

## گوشش قدیم کازرون\*

علی اشرف صادقی

در دوره اسلامی در منطقه فارس گویشهای متعددی وجود داشته است. از گوشش شیراز از قرن هفتم به بعد نمونه‌های متعددی در دست است. از گوشش نیریز نیز چندین دوبیتی از قرن هشتم موجود است (رک. کیا ۱۳۲۷: ۲۵-۲۳؛ ادیب طوسی ۱۳۳۸: ۱۸-۵). یکی دیگر از گویشهای منطقه فارس که نمونه‌هایی کهن از آن در دست است گوشش کازرونی است. کازرون در ۱۲۰ کیلومتری غرب شیراز واقع شده و بنابراین گوشش قدیم آن با گوشش شیراز نزدیک بوده است. این نمونه‌ها سخنان و اشعاری است از صوفی معروف ابواسحاق ابراهیم بن شهریار کازرونی (متولد در ۳۵۲ و متوفی در ۴۲۶). این عبارات و اشعار را نخست ابوبکر محمد بن عبدالکریم بن علی بن سعد، نوه برادر ابواسحاق و خلیفه سوم او، متوفی در سال ۵۰۲ (رک. فردوس المرشدیه، ص ۳۸۳) در کتابی که در سرگذشت و حالات و اقوال ابواسحاق به عربی تألیف کرده بوده آورده است. این متن امروز در دست نیست، اما دو ترجمه و اقتباس از آن هست. یکی از آنها فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه نام دارد که شخصی به نام محمود بن عثمان در سال ۷۲۸ آن را تألیف کرده است. دیگری از رجا محمد بن عبدالرحمان بن عبدالرحیم کازرونی ملقب به علاست و عنوان آن مرصد الاحرار الی سر المرشد الاجرار است. تاریخ تألیف و ترجمه این کتاب طبق استنباط آبروی حدود سال ۷۵۰ است (رک. مقدمه افشار بر فردوس المرشدیه، ص پنجاه و چهار و رک. ص ۳). مؤلف فردوس المرشدیه از کتاب خود منتخبی نیز تهیه کرده و نام آن را انوار المرشدیه فی اسرار الصمدیه گذاشته است. فردوس المرشدیه را نخستین بار فریتز مایر (Meier) اسلام‌شناس و

\* مختصر این مقاله در ۱۳۷۵ در سمینار فارس‌شناسی در شیراز قرائت شد و بخشی از آن بدون اطلاع نگارنده با اغلاط فراوان در مجله فارس‌شناخت، س ۱، ش ۱، بهار ۱۳۷۸، ص ۱۶۳-۱۵۷ در شیراز به چاپ رسید.

ایران‌شناس سوئسی براساس دو نسخه، یکی محفوظ در ایاصوفیه (ترکیه) با تاریخ استنساخ ۷۳۱، یعنی زمان حیات مؤلف، و دیگری محفوظ در قونیه (ترکیه)، در ۱۹۴۳ در استانبول در مطبعه معارف، در ردیف انتشارات جمعیت مستشرقین آلمان به چاپ رساند، اما نسخه‌های این کتاب در یک حمله هوایی از بین رفت و در ۱۹۴۸ از روی همین نسخه چاپی چاپ دیگری به صورت افست در نسخه‌های معدود در لایزیگ (آلمان شرقی) انجام گرفت.

پس از مایر استاد ایرج افشار در ۱۳۳۳ نسخه چاپی مایر را در تهران با حروف چینی جدید و ترجمه مقدمه آلمانی آن به فارسی (توسط آقای کیکاس جهانداری) مجدداً به چاپ رساند. وی بار دیگر در ۱۳۵۸ این چاپ را به صورت افست در سلسله انتشارات انجمن آثار ملی منتشر کرد. مزیت این چاپ، علاوه بر مقدمه جدیدی حاوی اطلاعات تازه درباره ابواسحاق و بقعه او و دو ضمیمه در پایان کتاب، این است که نسخه‌ای از انوارالمرشدیه فی اسرار الصمدیه که اصل آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود در پایان آن اضافه شده است.

به طوری که محمود بن عثمان در مقدمه کتاب می‌نویسد کاتبان در نسخه‌های تازی و فارسی سیرت شیخ عبارات و اشعار کازرونی شیخ را به صورتهای متفاوت نوشته و آنها را از صورت اصلی خود تغییر داده بودند.<sup>۱</sup> من در تصحیح این عبارات سعی بلیغ کردم و آنها را به فارسی نیز ترجمه کردم (رک. متن کتاب، ص ۵ و مقدمه مصحح، ص شصت و دو).

مایر و به دنبال آن افشار این عبارات و اشعار را با همان اعرابی که در نسخه خطی کتاب (محفوظ در ایاصوفیه) آمده بوده نقل کرده‌اند. مایر در چاپ خود ضبط عبارات و اشعار مورد نظر را از نسخه‌ای از منتخب کتاب یعنی انوارالمرشدیه نیز که به شماره ۳۴۵۳ در ایاصوفیه نگهداری می‌شود در حاشیه به دست داده است. ضبط‌های انوارالمرشدیه در پاره‌ای موارد با ضبط فردوس المرشدیه تفاوت دارند. به علاوه در چاپ افشار از انوارالمرشدیه، این عبارات، ظاهراً به تبعیت از اصل نسخه او فاقد اعراب است. پس از چاپ کتاب توسط مایر، آربری خاورشناس و ایران‌شناس انگلیسی در سال ۱۹۵۰ مقاله‌ای در سال سوم مجله *Oriens* نوشت و این نسخه را معرفی کرد. وی در مقاله خود ضبط اشعار و عبارات کازرونی را، آن چنانکه در مرصداالاحرار، نسخه کتابخانه چستریتی، آمده بود نیز به دست داد. ضبط و اعراب این عبارات در مرصداالاحرار و فردوس المرشدیه تفاوت‌هایی دارد. افشار در مقدمه خود (ص شصت و دو - شصت و شش) ضبط‌های مرصداالاحرار را به نقل از مقاله آربری نقل کرده است. مرحوم محمد امین ادیب طوسی در سال ۱۳۳۴ در مقاله‌ای با عنوان

۱. از این عبارت معلوم می‌شود که علاوه بر سیرت‌نامه موجود کتابهای دیگری نیز به عربی و فارسی در سیرت شیخ تألیف شده بوده و عبارات و اشعار کازرونی شیخ در آنها نقل شده بوده است. این مطلب را دو عبارت دیگر از محمود بن عثمان در ص ۳۷ و ۳۹۲ کتاب نیز تأیید می‌کنند: این عبارتها چنین‌اند: «و در کتابی از سیرتهای شیخ یافته شد که اسم مریدان شیخ به ترتیب نبشته بود؛ «در نسخه‌ای دیگر یافته شد که شیخ... گفت». به این نکته در مقدمه‌های ریتر و افشار اشاره نشده است.

«لهجة کازرونی قدیم» در شماره اول از سال هفتم نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ص ۴۰-۲۶، این عبارات را به سبک خود آوانویسی کرده و به دریافت خود درباره آنها توضیحاتی داده است.

به طوری که آقای افشار در مقدمه چاپ دوم خود (ص دوازده) نوشته است نسخه مرصدا لحرار اکنون در کتابخانه چستر بیٹی نیست و ظاهراً به این کتابخانه وارد نشده است.

اما از این کتاب نسخه دیگری به شماره ۲۷۸۷ در کتابخانه بایزید در استانبول وجود دارد که تاکنون ناشناخته بوده است.<sup>۱</sup> این نسخه دارای ۲۵۹ ورق است و هر صفحه آن ۱۹ سطر دارد. تاریخ کتابت نسخه ربیع الثانی سال ۸۳۳ و کاتب آن عبدالله بن ابی اسحاق بن عبدالرحمن ملقب به قوام است. نکته مهمی که در انجامه این نسخه آمده تاریخ تالیف یا ترجمه کتاب است که با آنچه آربری حدس زده سی و یک سال تفاوت دارد. عبارت کاتب تا آنجا که در نسخه خوانده می شود (عکس این صفحه بسیار کم رنگ است) چنین است: وقع الفراغ من تالیفه وقت ۲... من آخر ایام الشریق لسنه احدی و ثمانین و سبعمائ الهجریه ۳... الهلالیه.

در این نسخه نیز ضبط عبارات کازرونی گاهی با ضبط نسخه چستر بیٹی و ضبطهای فردوس و انوار متفاوت است.

ما در این گفتار عبارات و اشعار کازرونی را براساس چاپ مایر، با اشاره به صفحات آنها در چاپ افشار، با مقابله با ضبط مرصدا لحرار (نسخه چستر بیٹی) براساس اصل مقاله آربری در مجله *Oriens* و ضبط نسخه بایزید و با مقابله با ضبط انوار المرشدیه در چاپ افشار و در حواشی چاپ مایر (براساس نسخه ایاصوفیه) نقل و بررسی کرده و درباره آنها شرح و توضیحات لازم داده ایم. این نکته را باید یادآوری کنیم که مایر در پایان مقدمه آلمانی خود فهرستی از کلمات فارسی و فهرست دیگری از کلمات گویشی کتاب همراه با توضیحاتی به دست داده است. وی در این فهرست کلمات و تکواضهای دستوری عبارات کازرونی را نیز آورده است.<sup>۲</sup> در این مقاله از این یادداشتها نیز استفاده شده است.

نکته مهم دیگری نیز که قبل از شروع بحث باید به آن اشاره کنیم این است که از توضیحاتی که محمود بن عثمان در مقدمه خود راجع به تصحیح عبارات کازرونی می دهد معلوم می شود این زبان هنوز در آغاز قرن هشتم زنده بوده است. کاتب انوار المرشدیه (نسخه دانشگاه تهران) غالباً عبارات کازرونی را با ضبط جدیدتری که مسلماً تلفظ زمان خود اوست ثبت می کند. افشار چیزی

۱. در اینجا از لطف فاضل ارجمند آقای عمادالدین شیخ الحکامی که عکس این نسخه را در اختیار نگارنده گذاشتند تشکر می کنم. برای توصیف مختصر این نسخه، رک. سبحانی ۱۳۷۳: ۳۶۴.

۲. دو کلمه خوانده نمی شود.

۳. یک کلمه خوانده نمی شود.

۴. در چاپ اول افشار فهرست مختصری از واژه های فارسی کتاب آمده بود که متأسفانه در چاپ دوم حذف شده است.

راجع به زمان کتابت این نسخه نگفته است، اما از عبارتی که در صفحه ۵۳۲ آمده تاریخ تقریبی آن به دست می‌آید. در اینجا آمده است: «و به حقیقت سخاوت و فتوت و ایثار او را بود که بعد از چهارصد و نود سال سفره انعام وی در بر و بحر کشیده است.» چون شیخ در سال ۴۲۶ مرده است معلوم می‌شود این نسخه چند سالی بعد از ۸۲۶ تحریر شده است و بدین ترتیب فهمیده می‌شود که گویش کازرونی در این زمان نیز زنده بوده است.

در بررسی عبارات و اشعار کازرونی سه نکته مورد نظر بوده است: ۱. مشخص کردن ویژگیهای کلی این گویش؛ ۲. مشخص کردن تفاوت‌های این گویش با فارسی میانه (پهلوی)؛ ۳. مشخص کردن ارتباط این گویش و شباهتها و تفاوت‌های آن با فارسی دری. در نقل ضبط‌های مرصد الاحرار مرصد الف اشاره به نسخه چستریبیتی و مرصد ب اشاره به نسخه بایزید است. ضبط‌های نسخه انوار المرشدیه متعلق به ایاصوفیه که از چاپ مایر نقل شده با علامت منتخب (یعنی منتخب فردوس المرشدیه) مشخص شده‌اند. شماره‌های دست راست پس از نشانه صفحه یعنی ص مربوط به چاپ افشار و شماره‌های دست چپ مربوط به چاپ مایر است. اینک عبارتهای کازرونی.

#### ۱. ص ۱۴۹/۱۳۷

سه کن گش هیز سس<sup>۱</sup> نتوان کردن

«یعنی بنده مسکین بیچاره چه کند چون هیچ چیز نتواند کردن.» این عبارت کازرونی در مرصد نیامده و افشار نیز که در مقدمه خود عبارات کازرونی و غیر کازرونی کتاب را براساس فردوس و مرصد نقل کرده آن را از قلم انداخته است. ادیب طوسی نیز در مقاله خود آن را نیاورده و پیداست که مأخذ او مقدمه افشار بوده نه متن فردوس المرشدیه. منتخب و انوار نیز آن را ندارند.

هیز صورت دیگری از کلمه «هیج» است که در این گویش به کار می‌رفته است. سس مخفف tsis \* فارسی میانه به معنی «چیز» است که در گویش امروز دوان به صورت tses باقی مانده است. (رک. صادقی ۱۳۶۷: ۸). این کلمه در متون فارسی میانه مانوی به شکل tis مخفف شده که در بعضی متون فارسی یهودی بعد از اسلام هم به کار رفته است. در متون زردشتی صورت čiš متداول است (مقایسه شود با čiš-čiy در فارسی باستان به معنی «چیزی»). کلمه هیج در پهلوی به صورت ēč، یعنی ēts به کار می‌رفته (مقایسه شود با «ایچ» در متون فارسی)، اما در کازرونی، č(=ts) در این کلمه، مانند سایر č(=ts)های قدیمتر بعد از مصوت، مثلاً در کلمات «روز»، tōč > «(ا)باز» > apāč، و غیره به z بدل شده است. ēts ابتدا به (h)ēdz \* و سپس به hēz تبدیل شده است). سه مخفف «چه» فارسی میانه است که تلفظ آن tsē بوده است. نگارنده جای دیگر

۱. در متن مایر به غلط «هیزس» آمده که در غلطنامه تصحیح شده است.

نشان داده است که «چ»های فارسی میانه مانند «چ» در گویشهای اصفهانی و دوانی و بهیانی امروز به صورت ts تلفظ می‌شده است (رک. صادقی ۱۳۵۷: ۱۲۵ و صادقی ۱۳۶۷: ۸). تبدیل tsis و tsē فارسی میانه به سس (=sis) و سه (=se) در کازرونی یک بار دیگر این نظر را ثابت می‌کند.<sup>۱</sup> کن مخفف «کند» است. مایر در واژه‌نامه خود برای توضیح تبدیل «کند» به کن به کتاب مان (۱۹۰۹: ۲۴) رجوع داده است. مان در این کتاب که از گویشهای سمغونی (سمغانی) ماسرمی و بورنگونی (بورنجانی) منطقه کازرون بحث می‌کند، توضیح می‌دهد که در این گویشها در سوم شخص مفرد مضارع نه‌تنها شناسه، بلکه صامت آخر بن مضارع نیز حذف می‌شود، مانند ma mā «می‌آید»، mî-bî «می‌بند»، mî-dû «می‌داند». برای دو مورد دیگر حذف یک هجا از پایان کلمه، رک. ش ۱۵: نفی و ش ۱۹: فا.

فعل ش... نتوان کردن به معنی «نتواند کند» است. در اینجا نیز شناسه حذف شده است و احتمال املای ناقص «\*نتوان» هم هست. ساخت ماضی افعال متعدی در فارسی میانه و تعدادی از گویشهای فارس ساخت معروف به ارگتیو ergative است، اما در این عبارت این ساخت به زمان حال نیز تسری پیدا کرده است. کردن احتمالاً تصحیف «کردین» است، رک. ش ۲ و ۱۱ و ۱۵.

۲. ص ۱۳۸/۱۴۹

«بعد از آن شیخ مرشد قدس‌الله روحه العزیز به لفظ مبارک خود این [د] و مصرع بییمان بگفت

به آواز بلند حزین:

بهت بود از تی من آست مَخَاکِمُ فَه بَوَاذ بَکَمِی دذین  
یعنی ای بخت بد از طریقه من برخیز مانا که مرا به باد خواهی دادن.»

۱. آقای دکتر حسن رضایی باغبیدی نمونه‌های کازرونی و شیرازی قدیم را بازمانده گویشی دانسته که آن را «شیرازی میانه» نامیده و این گویش را دنباله گویشی به نام «شیرازی باستان» دانسته است (رضایی باغبیدی ۱۳۸۲: ۴۰-۳۲، به ویژه ص ۴۰-۳۴). اما باید دانست که ویژگیهایی مانند تبدیل \*ts و \*tsv ایرانی باستان به θ منطقه بسیار وسیع‌تری از منطقه شیراز را می‌پوشانده است. تلفظهای heš «شیش» در خنجی و گرگاشی و اوزی، و با حذف h در لاری، که به θ\* قدیمتر برمی‌گردد و تلفظهای teš «شیش» در جهرمی و سرخی و سروسستانی و زرقانی (همانجا، ص ۳۷-۳۶) و شکل heš و hreš در بشکردی (رک. مرگسنیتره ۱۹۶۰: ۱۳۰) نشان می‌دهد که منطقه استعمال θ\* قدیم مشتق از tsv\* از یک سو تا لار و توابع آن و از سوی دیگر تا جیرفت گسترش داشته است. از سوی دیگر بازمانده تبدیل ts میانه به t در بردسیر و سیرجان و جیرفت (رضایی ص ۳۹) و وجود همین تلفظ، یعنی ts و جفت واکدار آن dz در دوان و روستاهای اطراف آن و نیز در بهیجان و اصفهان نشان‌دهنده دامنه گسترش این دو تلفظ در منطقه وسیعی است که بسیار فراتر از شیراز است. وجود تلفظهای «روز» و «افروز» و جز آنها با dz > ds در فارس نشان می‌دهد که تلفظ غالب در فارسی میانه – که فارسی میانه مانوی هم مؤید آن است – ts و dz بوده و تلفظهای c و آء منحصر به منطقه محدودتری بوده است. تلفظهای مشابه آنها در فارسی باستان نیز طبعاً منحصر به منطقه محدودی بوده و تلفظ اکثر مناطق جنوبی و جنوب شرقی، یعنی فارس و لاقل بخشی از کرمان، در دوره باستان \*ts و \*dz بوده است. (تلفظهای فارسی دری در هر حال بسیار آمیخته و از منابع متفاوت است). درباره چندگانگیهای تلفظهای فارسی باستان، رک. گرشویچ ۱۹۶۴.

منتخب، ورق ۷۴ ب (به نقل مایر در حاشیه ص ۱۴۹):

بَهْتِ بُوذُ أَرْهَ مِنْ أَلْسْتِ      مَخَاكِمِ فَهَ نَوَاذُ بِكَمِي دَذِينِ

مرصدالف (ورق ۵۲ ب؛ آربری، ص ۱۷۸):

«نقل است که شیخ رضی الله عنه در مجلس به لفظ کازرونی فرمود:

بَهْتِ بُوذُ أَرْهَ مِنْ أَلْسْتِ      مَعْرُكِمِ فَبِوَا بِكَمِي دَذِي

یعنی ای بخت بد از پیش من برخیز، مگر که مرا به باد خواهی داد.<sup>۱</sup>»

مرصدب (ورق ۷۱ الف):

بَهْتِ بُوذُ أَرْهَ مِنْ أَلْسْتِ<sup>۲</sup>      مَعْرُكِمِ فَبِوَا بِكَمِي<sup>۳</sup> دَذِينِ

این بیت یک بار دیگر نیز در فردوس المرشديه و مرصد آمده است.

فردوس (ص ۴۰۶/۳۷۱):

«شیخ... به لفظ مبارک خود می‌گفت: بیت

بَهْتِ بُوذُ أَرْهَ مِنْ أَلْسْتِ      مَخَاكِمِ فَهَ بُوَاذُ بِكَمِي دَذِينِ

... پس گفت:

كس بهت بوذ مباد

یعنی هیچ‌کس بخت بد مباد و دوسه بار این کلمه تکرار کرد و اهل مجلس وقتی خوش پدید آمد.

مرصدالف (ورق ۲۲۹ ب؛ آربری، ص ۱۸۱):

بَهْتِ بُوذُ أَرْهَ مِنْ أَلْسْتِ      مَعْرُكِمِ فَبِوَا بِكَمِي دَذِي

مرصدب (ورق ۱۹۸ الف):

«... به لفظ کازرونی این بیت برخواند:

بَهْتِ بُوذُ أَرْهَ مِنْ أَلْسْتِ      مَعْرُكِمِ فَبِوَا بِكَمِي دَذِينِ

۱. در نقل عبارات نثر مرصدب و گ و ج فارسی که با املائی قدیم و به صورت ب و ک و ج نوشته شده بودند به صورت امروزی برگردانده شدند. ذال نیز به دال برگردانده شد.

۲. ظاهراً جزم روی «ل» ضمه است که کوچکتر از معمول نوشته شده و در عکس شبیه جزم است.

۳. زیر «ی» این کلمه یک نقطه گذاشته شده.

... بعد از آن گفت:

کس بَهت بُوذ مَبَاذ.»

در انوارالمرشدیه (ص ۶۴۵) نیز این بیت آمده که ضبط آن چنین است:

بَهت بد از ره من الست      مخکم و با بکمی دذی

بَهت مبدل «بخت» است که در پهلوی با «خ» x به‌کار رفته، اما در این گویش «خ» قبل از «ت» t انسدادی به «ه» h بدل شده است. با این همه این کلمه در عبارت شماره ۱۵ به شکل بخت ضبط شده که احتمال این تلفظ را نیز در کازرونی محتمل می‌سازد.

صورت‌های بُوذ و بُوذ و بُوذ (که مسلماً املائی غلط بُوذ، یعنی بُوذ است) همه معرف تلفظ buvaδ، صورت کازرونی کلمه «بد» فارسی و/wad/δ فارسی میانه است. این صورتهای نشان می‌دهند که شکل قدیمتر این کلمه \*bvaδ تلفظ می‌شده و این شکل از vaδ گرفته شده بوده نه از waδ. این نکته محتاج توضیح بیشتری است. متخصصان زبانهای ایرانی در مورد تلفظ حرفی که در پهلوی به شکل عدد ۱ نوشته می‌شود و معادل فارسی آن «و» است اختلاف دارند. عده‌ای، مخصوصاً متخصصان دو سه نسل گذشته، این حرف را یک صامت لب و دندانی می‌دانستند و آن را به صورت v آوانویسی می‌کردند. از این جمله‌اند بارتولومه، زالمان، بیلی، نوبرگ و از معاصران ژینیو. اما عده دیگر که طرفداران آنها رو به فزونی است آن را یک صامت لبی و نرمکامی می‌دانند و به شکل w می‌نویسند. هنینگ، مکنزی، بویس و بیشتر پهلوی‌دانان ایرانی تابع این نظرند. استدلال دسته‌آخر این است که هنگامی که این صامت در آغاز کلمه قبل از مصوت i و گاهی a قرار بگیرد در فارسی دری به g + u «گ» تبدیل می‌شود، چنانکه کلمات wināh، wištāsp، wirēxtan، wazr و warāz به گناه، گشتاسپ، گریختن، گرز و گراز بدل شده است<sup>۱</sup> اما هنگامی w قبل از مصوتهای ā، ē، ī، u، و گاهی a قرار بگیرد بدل به b می‌شود، مانند کلمات باد، بیش، بیست، بسد و بس. تبدیل w به g(u) در سایر زبانها نیز دیده می‌شود. اما باید توجه داشت که مثالهای زیادی در دست است که «و» فارسی میانه قبل از i (کسره) قرار گرفته و با این‌همه در فارسی دری به b بدل شده است، مانند بستر، بنجشک، برنج، بدست (وجب)، بزند، بستاخ، برویدن، بنابد و غیره، در کنار صورتهای گستردن، گنجشک، کرنج (<گرنج>، گدست، گزند، گستاخ، گرویدن و گنابد (گناباد). از سوی دیگر در ترجمه‌ای از قرآن که با نام قرآن قدس چاپ شده (رک. رواقی ۱۳۶۴) و

۱. این شکل این کلمات مرحله‌نهایی این تحول است. مرحله میانی آن تبدیل w به gw است که در کلمات گویرایش [guwīrāyis < gwīrāyis] به معنی دباغی (تکملاً الاصناف کرمینی، ص ۱۲۰)؛ گورگست [gwarγast < guwarγast]. (الابنیه هروی، ص ۲۵۷) و گوالیدن [gwālīdan < gwālīdan] دیده می‌شود.

به احتمال قوی در حدود قرنهای پنجم و ششم در نقطه‌ای میان جنوب خراسان و حوالی کرمان و بلوچستان نوشته شده تمام «و»های فارسی میانه به *g* یا *gw* بدل شده، مانند گهشت (بهشت)، گیه (به، بهتر > *wēh*)، گد (بد)، گین (بین، از فعل دیدن)، گوافتن (بافتن)، گویشتر (بیشتر) و غیره. این اطلاعات نشان می‌دهند که «و» فارسی میانه در بعضی مناطق به شکل *w* و در بعضی مناطق دیگر به صورت *v* تلفظ می‌شده است. طبق اطلاعات موجود در شیراز و کازرون و مناطق اطراف آن تلفظ این صامت *v* بوده است (برای مثالهای شیرازی، رک. پایین‌تر)، اما در منطقه کرمان و خراسان و افغانستان کنونی و بخشی از ماوراءالنهر تلفظ این واج *w* بوده است (برای بحث درباره *w* در زبان فارسی، رک. صادقی ۱۳۵۷: ۱۲۸-۱۲۷). زبان فارسی مثالهایی را که صورت فارسی میانه آنها دارای *v/w* آغازی بوده‌اند از گویشهای مختلف گرفته است. گفتیم که مثال *buōd* در عبارتهای کازرونی معرف تلفظ *buvaδ*، مشتق از تلفظ قدیمتر *\*bvaδ*، است. مثالهای دیگری که در این عبارتها و اشعار آمده‌اند نیز این نظر را تأیید می‌کنند، مانند بونم (ش ۱۲)، بونان (ش ۱۶)، هر دو از ریشه *vēn-* «دیدن»، بوه (به) (ش ۱۱)، بوانک (بانگ) (ش ۱۶)، بوس (بس) (ش ۱۷) و بواد (باد) (ش ۱۸). نام دشت بارین نیز در فردوس المرشدیه یک بار در ص ۳۸۷ (۴۲۳) به صورت دشت بوارین ضبط شده است.

تی به معنی راه معادلی در زبانهای دیگر ایرانی ندارد. مایر (ص ۷۸) می‌گوید: در صورتی که در ص ۴۰۷، س ۲۰ [= چاپ افشار، ص ۳۷۲ = ش ۱۹ این مقاله] تی همان کلمه «تیو» *tēw* باشد و این کلمه صورت دیگر کلمه «تاب» به معنی «قدرت و توان»، آن‌گاه این کلمه در این بیت به همان کلمات تیو و تاب برمی‌گردد، اما معنی آن «جهت» *Richtung* است. ادیب طوسی (ص ۳۵) می‌نویسد امروز در اطراف کازرون به معنی «نزد و پیش» به‌کار می‌رود و در تأیید آن شعر زیر را نقل می‌کند:

وری بریم تی پیر شمس عهدی بوندیم هر کمون عهد بشکنه کمر نبندیم

«وری» ظاهراً به معنی «برآی و برخیز» است). ضبط این کلمه در اشعار فوق باید *tē* باشد و نه *تی*، آن چنانکه در فردوس (ص ۱۳۸) آمده است. ضبط صحیح ضبط مرصدب (ص ۱۹۸ الف): *tē* و ضبط مرصدب (ص ۱۷۱ الف): *tē* است که «ا» در آن به جای کسره به‌کار رفته است. در منتخب و در فردوس (ص ۳۷۱) و در انوار المرشدیه، چنانکه دیدیم این کلمه به «ره» بدل شده است. ظاهراً این تبدیل جدید است. در مرصدالف چنانکه می‌بینیم از *tē* به «از پیش» معنی شده است. احتمال دارد این کلمه همان *tē* به معنی «ته و پایین» باشد که در ش ۱۸ آمده است و در اینجا «پایین و جلو پا» معنی می‌دهد.

اُست مرکب است از «أل» و «أست». «أل» در پهلوی به شکل ul به معنی «بالا» به کار رفته است. اُست از پهلوی est یا estē، بن مضارع فعل «ایستادن»، گرفته شده و ظاهراً کسره آن به سبب وجود ضمه در «أل» به ضمه بدل شده است. مَعَر در مرصدالف (نوبت اول) و مرصدب (ورق ۱۷۱ الف) مبدل «مگر» است. تبدیل g به γ در میان دو مصوت در کلمه «اگر» در گویش قدیم شیراز هم به وقوع پیوسته بوده است. چنانکه کلمه غَزَت به معنی «اگرت» و وغرنه به معنی «وگرنه» در شعر حافظ (دیوان، چاپ غنی و قزوینی، ص ۳۰۹) گواه آن است. همچنین صورت «کامغان» در ترانهٔ باربد (ابن خردادبه ۱۹۶۹: ۱۸) مبدل «کامگاران» است. نام شهر ارجان در فارس نیز در تداول مردم آنجا «ارغان» گفته می‌شده است (رک. یاقوت، ذیل ارجان). در مرصدالف (نوبت دوم) و مرصدب (ورق ۱۹۸ الف) این کلمه به مَکَر (=مگر) تبدیل شده و این تبدیل مسلماً تصرف کاتبان است. مُخا در فردوس (ص ۱۴۹/۱۳۸) و منتخب (ورق ۷۴ ب) و فردوس (ص ۴۰۶/۳۷۱) ظاهراً کلمهٔ دیگری است که به همین معنی بوده است. ضبط آن با ضمه و فتحه روی دو حرف اول و دوم در فردوس و منتخب نشان می‌دهد که این اعرابها اصالت دارد و نباید این کلمه تصحیف مَعَر باشد. ضبط مخکم در انوار ظاهراً mux-k-em است. این ضبط نشان می‌دهد که کاتب انوار این کلمه را می‌شناخته و تلفظ زمان خود را ضبط کرده است. مایر (ص ۸۰) مخا را مخفف «ژاژ مخا» و ضمهٔ آن را تحت تأثیر صامت m «م» تصور کرده است. آربری (ص ۱۸۱) به حق این تعبیر را غیرمحمتمل شمرده است. وی ضبط درست را همان مَعَر دانسته.

کم مرکب است از «که» ke و m(e)- به معنی «که مرا». فه املائی va از ba > bad > pad به معنی «به» است. (برای بحث دربارهٔ این کلمه، رک. ش ۴، بحث مربوط به کلمهٔ تفه). بُواذ، همچنانکه در بالا توضیح داده شد، مبدل vād فارسی میانه است. ضبط بوا در مرصدالف (نوبت اول) و مرصدب (ورق ۱۹۸ الف) نشان می‌دهد که ذال این کلمه بعدها در کازرونی افتاده است. ضبط با در انوار نیز این حدس را تأیید می‌کند. در این ضبط «بو» به «ب» ساده شده است. ضبط فبو در مرصدالف (نوبت اول) خطای کاتب به جای فبوا است.

بگَمی مرکب است از «ب» پیشوند فعلی و «کمی» دوم شخص مفرد مضارع از فعل \*کَمِستَن kamistan، مخفف kāmistan پهلوی به معنی «خواستن». این فعل در کازرونی به عنوان فعل معین برای ساختن زمان آینده به کار می‌رفته است. در بعضی از گویشهای اطراف کاشان، مانند آرانی و ابوزید آبادی، نیز فعل کامستن به جای خواستن در ساختن زمان آینده به کار می‌رود. پیشوند «ب» در بگمی فقط در یکی از مثالها کسره دارد (مرصدالف، نوبت اول). در بیشتر مثالها «م» این کلمه نیز مفتوح است که ظاهراً برای نشان دادن تلفظ یاء مجهول در شناسه است: bekamē.

در مرصدالف وب (نوبت دوم) کمی بدون پیشوند به‌کار رفته است. شاید در این گویش این فعل معین به هر دو صورت به‌کار می‌رفته است. استفاده از پیشوند «بِ» بر سر فعل معین «خواستن» نیز در بعضی از گویشها، مانند بیرجندی، متداول است.

دَڙین مسلماً daḍīn تلفظ می‌شده است. مصوت‌های بلند قدیمتر در این گویش غالباً مخفف شده‌اند. مصوت a در پسوند مصدر -an- ابتدا به e و سپس به ī بدل شده است. گرایش به تبدیل e به a قبل از n در زبان پهلوی (در متون مانوی) نیز دیده می‌شود. صامت n پایان این مصدر در سه مثال افتاده و ظاهراً این امر یک تحول مربوط به مراحل بعدی این گویش بوده است.

در جملهٔ «کس بهت بوذ مباد» بعد از «کس»، «را» به‌کار نرفته است. مؤلف فردوس در ترجمهٔ این عبارت نیز بعد از هیچ‌کس «را» به‌کار نبرده است. در عبارت «اهل مجلس وقتی خوش پدید آمد» نیز از «را» خبری نیست. عدم استعمال «را» در این کاربرد در تعدادی از متون قدیم، از جمله در سمک عیار، فراوان دیده می‌شود و اضافه کردن آن به متن به تصور حذف اشتباهی آن توسط کاتبان، چنانکه خانلری در سمک عیار کرده، خطاست.<sup>۱</sup>

بیش‌مان که در فردوس برای این نوع شعر آمده ظاهراً اصطلاحی بوده که از زمانهای قدیم باقی مانده بوده و ما امروز معنی آن را نمی‌دانیم. «-ان» در آخر کلمه ظاهراً پسوند نسبت است و همان است که در اورامنان و شروینان دیده می‌شود (رک. صادقی ۱۳۷۹: ۲۳۳).

۳. ص ۱۴۹/۱۳۸

«من دوست کل نیم که هرسل ماهی  
من دوست مورد بم خسروانی  
من دوست مورد بم که سل سالی  
که همه درختی بشوت ام تو بمانی

یعنی که من دوست گل نباشم که در سالی یک ماه بیش نباشد. من دوست مورد باشم که همیشه در بهار و خزان باشد و من دوست مورد باشم که وی خسرو و پادشاه همهٔ درختان است، زیرا که همهٔ درختان در خزان ورقها بریزند و او همیشه سبز و تازه و خرم باشد.»  
در منتخب (رک. مایر، ص ۱۴۹ ح):

من دوست گل نیم که سل ماهی  
من دوست مورد بم که خسروانی  
من دوست مورد بم که سال سالی  
که همه درختی بشوت ام تو بمانی

۱. آقای افشار نیز گاهی در این‌گونه موارد در فردوس یک «را» در میان قلاب به متن اضافه کرده‌اند، مانند عبارت زیر: «از پرتو خاطر مبارک وی اصحاب [را] وقتی خوش پدید آمد» (ص ۳۶۶). نیز رک. ص ۱۴۸، ۱۸۷، ۳۹۱، ۴۴۰، ۵۲۵، ۵۶۴ و غیره. عدم کاربرد «را» بعد از مفعول بی‌واسطه امروز نیز در منطقهٔ فارس رایج است. سعدی نیز در شعر «... هر ورقش دفتری است معرفت کردگار» از همین قاعده پیروی کرده است.

انوار المرشدیه (ص ۶۴۷):

م دوست گل نه‌ای که هر سله‌مایی  
م دوست مورد که هر سله‌مایی  
م دوست مورد که خسروانی  
م دوست مورد که سله سالی  
همه درختی بشووم تو بمانی

این دو بیت ظاهراً در نسخهٔ چستر بیٹی از مرصد نیامده، زیرا آربری آنها را در مقالهٔ خود نیاورده است، اما بیت اول آن در مرصدب (ورق ۷۲ الف) به صورت زیر آمده است:

«م دوستِ کل نَبم هر سَل ماهی م دوستِ مؤردِ یم سالانِ فسالی

یعنی من گل را به دوستی لایق نمی‌دانم که مدت بقا و لقا او هر سال یک ماه است، بلکه من مورد را سزاوار دوست داشتن می‌دانم که همه ساله به سمت بقا موسوم است و بوی خوش و سبزی و تازکی او فنا و ذبول نمی‌پذیرد و منقطع نمی‌شود.»

چنانکه دیده می‌شود ضبط نسخه‌ها در این اشعار اختلاف زیاد دارد. جالب آن است که ضبط انوار المرشدیه، با آنکه مرصد بعد از فردوس و انوار تألیف شده، با ضبط مرصدب نزدیک است. ظاهراً کاتب این نسخه از انوار نسخه‌ای از مرصد را در دست داشته و ضبط خود را در اینجا به ضبط آن نزدیک کرده است. محمود بن عثمان چنانکه خود گفته اشعار و عبارات کازرونی کتاب را - ظاهراً بر اساس نسخه‌های متن عربی کتاب و سیره‌های دیگری که در دست داشته - تصحیح کرده است و اختلاف ضبط او با ضبط مرصد ظاهراً به همین جهت است. در مصراع اول ضبط م در مرصد، که نسبت به فردوس استقلال دارد، و ضبط م در انوار که ظاهراً پیرو مرصد است نشان‌دهنده تلفظ ma است. معلوم نیست این ضبط اصیل است یا ضبط فردوس و منتخب. در ش ۱۷ این کلمه به شکل م و م آمده است. برای مورد دیگر، ر. ک. ش ۱۵. نیم، یعنی ضبط مرصد، مخفف nabuvam است، یعنی «نباشم». ضبط نیم در منتخب و ضبط نه‌ای در انوار باید تصحیف باشد. غیر از مرصد نسخه‌های دیگر همه بعد از این کلمه که افزوده‌اند که باید اصیل باشد. در قسمت پایان مصراع اول ضبط هر سله ماهی در مرصد ظاهراً اصیل است، یعنی «هرساله ماهی». ضبط انوار نیز این ضبط را تأیید می‌کند. ضبط ماهی در مرصد نشان می‌دهد که «ی» در این کلمه یاء معروف یعنی I است. با این همه ماهی در اینجا یعنی «ماهی است». ظاهر این است که کلمه «است» در اینجا حذف شده است (ر. ک. سطور پایین). کلمه «سال» در اینجا به سل مخفف شده، اما ماه چنین نشده است. ضبط ماهی در انوار، اگر تلفظی واقعی باشد، احتمالاً تصحیف است. در مصراع دوم یم در ضبط مرصد باید تصحیف یم باشد که در فردوس آمده است، هر چند

کسرهٔ دال در کلمهٔ مورد می‌تواند این نکته را نشان دهد که موردیم یعنی «موردام». در انوار این کلمه افتاده است. اما ضبط دو کلمهٔ آخر. ضبط مرصد، یعنی سالان فسالی معادل است با «سالها به سال است»، یعنی «سال به سال است». کاتب احتمالاً در اینجا حرف ربط «که» را قبل از سالان فسالی انداخته است. مؤلف فردوس این ضبط را با ضبط سل سالی، و احتمالاً کاتب منتخب آن را با سال سالی به معنی «سال سال است» عوض کرده‌اند. در این هر سه ضبط سال، به استثنای یک مورد، به صورت غیرمخفف به کار رفته است که احتمالاً نشان‌دهندهٔ این واقعیت است که در کازرونی هر دو تلفظ رایج بوده است. ضبط انوار در اینجا از ضبط مرصد دور می‌شود. سله سالی در این مأخذ احتمالاً تصحیف «هر سله سالی» است، به معنی «هرساله یک سال است». اگر این تعبیر درست باشد که سالی «یعنی سال است» باید بپذیریم که «است» که در بعضی موارد به شکل «ی» ضبط شده (ش ۱۸ و ۱۹) در اینجا با «ی» نوشته شده است. در مصراع اول نیز هر سله ماهی به معنی «هر ساله [یک] ماه است» می‌باشد.

در اینجا باید به نکتهٔ مهمی اشاره کنیم و آن اینکه کلمهٔ سال در یک عبارت دیگر کازرونی که در شمارهٔ ۹ نقل خواهد شد به صورتهای ثال و ثل آمده است. درگوش شیرازی قدیم نیز این کلمه به شکل ثل به کار می‌رفته است (رک. گلستان سعدی، چاپ یوسفی، ص ۶۷۰-۶۶۹ که بعضی نسخه‌های آن این کلمه را به صورتهای سل و تل آورده‌اند). این کلمه دنبالهٔ θard- فارسی باستان است که θ «ث» آغازی آن، مانند سایر کلماتی که صامت میان‌دندانی θ در آنها در آغاز قرار داشته در فارسی میانه و سپس در فارسی دری به s «س» بدل شده است. وجود ثل و ثال در کنار سل و سال در کازرونی نشان می‌دهد که صورتهای ثل و ثال که قدیمی‌ترند در حال متروک شدن بوده‌اند و سل و سال، تحت تأثیر زبان فارسی، به تدریج جای آنها را می‌گرفته است. وجود θ آغازی در این کلمه در شیرازی و کازرونی تا چند قرن بعد از اسلام نشان‌دهندهٔ تفاوت گویشهای این منطقه با فارسی میانهٔ مانوی و پهلوی زردشتی است.

در مصراع سوم کاتب فردوس حرف ربط «که» را قبل از کلمهٔ خسروانی از قلم انداخته، اما کاتب انوار قبل از که کلمهٔ «بم» را انداخته است. خسروانی در اینجا مسلماً صفت است و بعد از آن کلمهٔ «است» طبعاً محذوف است. در ترجمهٔ فردوس این کلمه اسم تلقی و چنین تفسیر شده است: «مورد ... خسرو و پادشاه همهٔ درختان است»، اما «خسروانی» به نوشتهٔ مؤلف فرهنگ جهانگیری هر چیزی است که «بس بزرگ و نیکو و لطیف باشد».

در مصراع چهارم فردوس و منتخب یک که در اول مصراع دارند، اما در انوار این که دیده نمی‌شود. احتمالاً اگر مرصد هم این بیت را می‌داشت آن را بدون که ضبط می‌کرد. (در این باره رک. سطور پایین) بشوت سوم شخص مفرد مضارع التزامی است و ظاهراً bešūt تلفظ می‌شده

است. انوار این کلمه را بشو ضبط کرده که تلفظ جدیدتری است. ادیب طوسی صیغه سوم شخص مفرد مضارع مصدر šodin «شدن» را از گویشهای اطراف کازرون به صورت šit ضبط کرده است (ادیب طوسی، ص ۳۶). کلمه ام در این مضارع به معنی «این» است، و وم در انوار ظاهراً مرکب از «و» و عطف و «ام» است. این کلمه در کلمه مرکب ام‌شان در ش ۶ هم آمده است. صورت پهلوی این واژه im است. کلمه تو که در هر سه متن آمده بی‌شک تصحیف کلمه «نو» است و بمانی به معنی «بماند» است. در اینجا شناسه ē- فارسی میانه به ī- یا به احتمال ضعیفتر به ē- بدل شده است. ادیب طوسی تو را به تصور اینکه ضمیر دوم شخص مفرد است حذف کرده است. ترجمه محمودبن عثمان یعنی «همه درختان در خزان ورقها بریزند و او همیشه سبز و تازه و خرم باشد» مؤید این حدس است که تو تصحیف «نو» است. بنا بر این معنی مضارع چنین است: همه درختان بشود (= به خواب زمستانی می‌روند)، این [درخت] نو می‌ماند. این مضارع جمله تعلیلی برای مضارع قبل است و اضافه کردن «که» به اول آن لزومی ندارد. تعداد هجاهای مضارع اول، ده، از آن مضارع دوم، نه، از آن مضارع سوم ده و آن مضارع چهارم دوازده است، اما اگر «که» به اول آن اضافه کنیم این تعداد به سیزده می‌رسد که اندکی غیرمتعارف است. نکته جالب تفاوت قافیه مصراعهاست. مضراع اول: ماهی با «ه» قبل از ī-، مضراع دوم: سالی با «ل» قبل از ī- و مصراعهای سوم و چهارم: خسروانی و بمانی با «ن» قبل از ī- . ما از قواعد شعر در این گویش چیزی نمی‌دانیم. ظاهراً قافیه شدن این کلمات با هم در آن مجاز بوده است.

۴ ص ۱۴۳/۱۵۴

«حکایت- زیدبن علی بن حسین گوید از ابو عمر حمزه (کذا در چاپ مایر) بن مرحب که می‌گفت روزی از خدمت شیخ ... اجازه خواستم و به دیه راهبان رفتم ... چون به راهبان رفتم خویشان من طباهجی پخته بودند و پیش من آوردند و گفتند ... پاره‌ای از این طباهج بخور. من متحیر شدم میان دو فرمان که شیخ ... فرموده بود. یکی آنکه گفته بود که هیچیز بی‌اصحاب نخورید. دیگر آنکه گفته بود که آزار خویشان مجوئید. خویشان مبالغه می‌کردند. من از برای دل ایشان پاره‌ای از آن طباهج بخوردم. چون به شهر بازآمدم به خدمت اصحاب، اتفاق افتاد که میان من و اصحاب ماجرای برفت و جرم من و گناه بر من ثابت شد. من برهنه شدم الا شلوار که در پای داشتم و به قدمگاه درویشان بایستادم به عذر خواستن ... در این حالت شیخ ... به حجره می‌رفت ... چون بر در خانه آمد ... مرا دید که برهنه ایستاده بودم به غرامت درویشان. گفت:

یا عمر یتفه بوذکیش کر تو تَفه کرد.

یعنی طباهج بود که بی‌اصحاب بخوردی و خلاف فرمان ما کردی که کار تو تباه کرد.»

مرصد الف (ورق ۱۱۶ ب؛ آربری، ص ۱۷۹):

«ای ابی عمر تَفَّه بوذ کِش کار تَفَّه کرد

یعنی تباه شد کسی که کار خود تباه کرد.»

مرصد ب (ورق ۱۰۷ الف):

«ای اباعمر تَفَّه بوذ کِش کار تَفَّه بکرد

یعنی تباه شد کسی که کار خود تباه کرد.»

انوار (ص ۵۴۷):

«تبه بوکش کر تو تبه که

یعنی تباهج بود که بی اصحاب خوردی و خلاف فرمان ما کردی که کار تو تباه کرد.»

چنانکه دیده می‌شود مؤلف مرصد از یک سو و مؤلف فردوس و انوار از سوی دیگر دو معنی مختلف از این عبارت استنباط کرده‌اند. محمودبن عثمان تفه اول را به معنی طباهج (=تباهه، گوشت نازک و نرم پخته) و فعل بود را به معنی «وجود داشت» گرفته و به همین جهت بعد از کلمه کر کلمه تو را افزوده است. فعل جمله در این ضبط و در ضبط مرصد در هر حال به شکل ارگتیو به کار رفته است، یعنی ضمیر متصل «یش» مربوط به فعل کرد و در حکم فاعل آن است، هرچند در اصل حالت غیرفاعلی دارد. «که» قبل از «یش» در اینجا «که» ربط فرض شده است. در ضبط مرصد بود به معنی «شد» و «که» قبل از «یش» به معنی «کسی که» گرفته شده است. بی شک از کار در اینجا معنی «کار خود» برمی آید که در ترجمه مؤلف مرصد هم آمده است. با توجه به نقش «که» در این جمله شاید ضبط اصلی همین بوده است و مؤلف مرصد این ضبط را از منبع خود گرفته، اما محمودبن عثمان عبارت را تغییر داده و به تعبیر خود تصحیح کرده است و کلمه تو را به آن افزوده است. اما اگر شیخ ابواسحاق در گفتن این جمله به کلمه تباهه نظر داشته پس باید ضبط فردوس درست باشد. سیاق داستان نیز این وجه را تأیید می‌کند، چه سازنده داستان می‌خواهد بگوید شیخ تباهه خوردن من را به فراست دریافته بود. در این صورت باید تصور کنیم که تفه در این گویش به جای \* «تفهه»، صورت گویشی «تباهه»، به کار می‌رفته است. کلمه «تباه» در پهلوی متأخر به همین صورت به کار می‌رفته، اما املائی تاریخی آن tapāh است. به نظر می‌رسد که tapāh با این تلفظ یعنی p با «پ» قرن‌ها بوده که تحول یافته بوده و حرف «ف» در تفه به جای v به کار رفته است. به نوشته ادیب طوسی (ص ۳۶) این کلمه امروز در اطراف کازرون «توا» تلفظ می‌شود. در کلمات فرنی «برنایی» و نقیست «نباست» در جملاتی که بعد خواهند آمد نیز این حرف ظاهراً معرف تلفظ v است. با این همه این احتمال هم هست که «ف» معرف همان b سایشی، یعنی β، باشد (برای بحث بیشتر، رک. پایان مقاله، بحث ویژگیهای زبانی).

در کلیه این مثالها b فارسی میانه در جایگاه میان دو مصوت، از طریق گذار از تلفظ  $\beta$  به v بدل شده است. تنها موردی که b بعد از مصوت نیست و با این حال به v بدل شده کلمه ba «به» است که در ش ۲ مورد بحث قرار گرفت. پیداست که ضبط تَفَه با فتحه روی «ت» در مرصد قدیمتر از تَفِه در فردوس است. ضبط تَبِه در انوار مسلماً تحت تأثیر تلفظ فارسی این کلمه است. تناوب i/a در تَفِه ظاهراً نشان‌دهنده تلفظ  $\theta$  است. در این کلمه، مانند بسیاری از کلمات دیگر در این گوش،  $\bar{a}$  به a بدل شده است، از جمله در کلمه گر «کار» در همین جمله در ضبط فردوس. ظاهراً ضبط کار در مرصد متأثر از فارسی است. این کلمه در شماره ۹ نیز به همین شکل «کر» به‌کار رفته است. ضبط بگرد نیز در مرصد متأثر از فارسی است. ضبطهای بو «بود» و که «کرد» در انوار بی‌شک صورتهای بعدی این کلمات در کازرونی است. (برای مثالهای دیگر، رک. ش ۱۷). اما عمر در آغاز این جمله در فردوس بی‌شک غلط کاتب به‌جای «ابوعمر» یا «اباعمر» است که در مرصد آمده است، زیرا شخصی که داستان به او مربوط می‌شود ابوعمر نام دارد. اگر این کلمه با «یا» منادی شده باشد طبعاً مطابق قواعد نحو عربی ضبط اباعمر درست است، اما اگر حرف ندا در اینجا «ای» باشد تلفظ ابوعمر طبیعی‌تر است. تلفظ کرد مطابق اصل پهلوی این کلمه است که هنوز در فارس و کرمان باقی است.

۵. ص ۱۶۰/۱۷۴

«نه رسته و نه مانده

یعنی زندگانی بیش از اینت مباد.»

منتخب (به نقل مایر، ص ۱۷۴):

نَرَسْتَه وَ نَمَانْدَه

ضبط انوار (ص ۵۵۴) مانند ضبط فردوس است. در مرصد این عبارت نیامده است. مایر در توضیحات خود (ص ۷۹) رسته را با علامت سؤال صورت تمنایی دانسته و به شکل rast(h)ēh آوانویسی کرده است. این پیشنهاد درست نیست، زیرا وجه تمنایی دوره میانه از بن مضارع ساخته می‌شود و نمونه‌هایی از دوم شخص مفرد وجه تمنایی فارسی میانه که در دست داریم به مصوت  $\bar{e}$  ختم می‌شوند، مانند wēnē «[امیدوارم که] ببیند»، bawē «[امیدوارم که] بشود» (رک. آموزگار ۱۳۷۱: ۸-۲)، در حالی که نرسته و نمانده از بن ماضی ساخته شده‌اند. نرسته و نمانده، به طوری که مصوت روی «ت» و «د» در آنها نشان می‌دهد صفت مفعولی هستند. گوینده با بیان صفت مفعولی آرزو می‌کند که در آینده نیز این صفات (نرسته و نمانده بودن) در موجود موردنظر وجود پیدا کند. مقایسه شود با نفرین «مرده‌شور برده». در مورد تلفظ و رک. ش ۶ و ۱۲ و ۱۵.

«سؤال کردند از شیخ... و گفتند یا شیخ چه گویی در حق دو بنده که حق تعالی یکی را نعمت می‌دهد و می‌نوازد و یکی را شدت می‌دهد و می‌گذازد؟... و این کس که این سؤال می‌کرد مردی شیرازی بود. به لفظ شیرازی سؤال کرد و گفت:

جُونِ هِنِ که یکی می‌توزن و یکی می‌بذرنِ

شیخ... گفت:

اِشَانِ بَفِیَسْتِ وَا مِ شَانِ نَفِیَسْتِ

یعنی حق تعالی قسمت وی کرده بود مراد و توانگری و قسمت این نکرده بود از آن مرادها.

مرصدالف (ورق ۱۷۸ ب؛ آربری، ص ۱۷۹):

«یکی می‌نوزین و یکی می‌بذرنِ

یعنی یکی را می‌نازانند و یکی را می‌گذازانند.» و در حاشیه نسخه: «ظ می‌نژند و می‌بذرنند.»

«بنیست و ام بفیست

یعنی او را بخواستند و این را نخواستند.» و در حاشیه نسخه:

«أی شَانِ بَوِیَسْتِ وِ اِمِ شَانِ نَوِیَسْتِ صح.»

مرصدب (ورق ۱۵۶ ب):

«یک می‌نژین و یک می‌بذرنِ...»

اِشَانِ بَفِیَسْتِ وَا مِ بَفِیَسْتِ

یعنی او را بخواستند و این نخواستند.» این دو جمله در منتخب و انوار نیامده است.

در جمله شیرازی هِنِ به معنی «هست و است» است. این کلمه در سایر نمونه‌های گویش شیرازی نیز به‌کار رفته است. می‌توزنِ بی‌شک تصحیف «می‌نوزن» است. به قیاس با می‌بذرنِ حرف «ن» دوم در این کلمه مسلماً مکسور است. ضبط مرصدب نشان می‌دهد که «ن» اول کلمه باید مفتوح باشد. بنابراین آوانویسی این کلمه چنین می‌شود: mē-navāzenen یعنی «می‌نوازانند». صورت پهلوی مصدر کلمه باید navāzēnīd/δan \* باشد که سوم شخص جمع مضارع آن mē-navāzēnēnd \* می‌شود. این صورتهای شکلهای سببی فعل «نواختن» اند. صورتی که در مرصدالف آمده شکل غیرسببی و متعدی معمولی کلمه است و تلفظ آن باید navāzēn باشد، اما صورتی که در مرصدب آمده شکل مخفف صورت سببی این فعل است و تلفظ آن باید mē-nāzenēn یا mē-nāzenīn باشد. تلفظ فعل دوم در فردوس با توجه به اعراب آن در مرصدالف و حاشیه مرصدب باید چنین باشد: mē-bi/udāzenen. ضبط مرصدالف نیز باید

چنین باشد: mē-budāzēn<sup>۱</sup>. این فعل از مصدر vid/δāxtan پهلوی است که، همچنانکه قبلاً اشاره شد، صامت v آغازی آن در گویش شیرازی به b بدل شده است. تفاوت ضبط این دو فعل در سه مأخذ فوق احتمالاً باید مربوط به گویشهای نزدیک به هم باشد. یک در ضبط مرصد ب ظاهراً باید «یک» yake تلفظ شود. برای تلفظ «یک»، رک. شماره ۱۰. این کلمه مفعول جمله است که طبق قاعده این گویش بدون «را» به کار رفته است. این جمله ظاهراً قدیمترین نمونه گویش شیرازی است که در دست است. یادآوری می شود که «می» در هیچ یک از شش مورد بالا اعراب ندارد. از این نظر ما آن را مطابق تلفظ فارسی قدیم آوانویسی کردیم. در کازرونی این کلمه mī- تلفظ می شده است. در جمله کازرونی شیخ ایشان به معنی «ایشان، آنان» است. مکنزی تلفظ این کلمه را در پهلوی awēšān ضبط کرده (مکنزی ۱۹۷۱)، اما تفضلی آن را oyšān آوانویسی کرده است (تفضلی ۱۳۴۸). تلفظ کازرونی آن oyšān است که مطابق ضبط تفضلی است. تلفظ «اوشان» در بعضی از شهرها، مانند اصفهان، نیز مؤید این تلفظ است. البته ضبط awēšān نیز درست است و در دوره میانه به کار می رفته و کلمه «ایشان» ēšān فارسی دری از همین تلفظ گرفته شده است.

تلفظ و ضبط صحیح دو کلمه بقیست و نفیست با توجه به ضبط مرصد ب و ضبط حاشیه مرصد الف مسلماً بقیست و نفیست است (بقیست دوم در مرصد ب غلط و صحیح «نفیست» است). در فردوس فتحه و کسره بر روی و در زیر دو حرف اول کلمه جابه جا شده است. آوانویسی این دو کلمه چنین است: be-vayist و na-vayist، یعنی «ببایست» و «نبایست». ادیب طوسی تلفظ امروزی کلمه اول را beveyest ضبط کرده است (ص ۳۷). ایشان i/em-šān به معنی «ایشان، اینان» است، در برابر ایشان یعنی «اوشان، آنان». (ام در مرصد ب غلط کاتب به جای ام شان است). ام به معنی «این» در اشعارش ۳ هم آمده بود. ایشان و ام شان به معنی «ایشان را» و «ام شان را، اینان را» است. بنابراین معنی جمله چنین است: «ایشان (آنان) [را] ببایست و ام شان (اینان) [را] نبایست»، یعنی «برای آنان لازم بود و برای اینان لازم نبود». نکته قابل توجه در ضبط مرصد ب فتحه بر روی و او عطف است که نشان دهنده تلفظ va است. نه o یا u<sup>۲</sup>. (در ش ۱۵ تلفظ o/u با املائی دیده می شود).

۷. ص ۳۰۴/۲۷۹

«فی کل کانون نار...

فهر اذشتی بوری

یعنی در هر آتشدانی آتشی و مصیبتی هست.»

۱. محمد جعفر واجد (۱۳۴۹: ۴۷۸-۴۷۹) که این عبارت را معنی کرده فعل اول را «می نوزتن=می نوازد» و فعل دوم را «می بدزتن=می گدازد» خوانده است.

۲. در نسخه ای از الاغراض الطیبه سید اسماعیل جرجانی با تاریخ کتابت ۷۸۹ که در سال ۱۳۴۵ توسط بنیاد فرهنگ ایران به شکل عکسی چاپ شده نیز واوهای عطف به شکل و ضبط شده اند.

مرصدالف (ورق ۱۷۵ ب؛ آربری، ص ۱۷۹):

«فَهْرُ اَذِشْتِي بُورِي

یعنی بر هر آتشگاهی آتشی است.»

مرصدب (ورق ۱۵۷ الف):

«فَهْرُ اَذِشْتِي بُورِي

یعنی به هر آتشگاهی آتشی است.»

این عبارت در منتخب و انوار نیامده است.

اَذِشْت مخفف کلمه پهلوی ād/δišt به معنی «آتشگاه و جای آتش» است. فتحة روی «ت» قبل از «ی» در مرصدالف نشان‌دهنده تلفظ یاء مجهول برای «ی» یعنی ē است، (در این باره، رک. ش ۱۲). کلمه بُورِي ظاهراً مرکب است از بُور و «ی» نکره. بُور buvir باید تلفظ تحول‌یافته buvir\* باشد که از w/vīr پهلوی به معنی «صاعقه» گرفته شده است. این کلمه در فارسی به صورت «بیر» باقی مانده است. معلوم می‌شود در کازرونی این کلمه به معنی آتش به کار می‌رفته است. مایر (ص ۷۸) آن را با «اویر» در گویش سیوندی مقایسه کرده که کریستن سن - بار-هیننگ - آندره آس ۱۹۳۹: ۸۹، آن را به شکل ûîr ضبط کرده‌اند، اما احتمال دارد که ûîr از vîr فارسی میانه گرفته شده باشد و یا آنکه مبدل «\*آیر»، صورت دیگر «آذر»، باشد که در کردی به شکل āgir به کار می‌رود.<sup>۱</sup> ادیب طوسی درباره این کلمه می‌نویسد: «کلمه آخر عبارت را نمی‌توان با کلمه‌ای تطبیق داد که معنی «آتش» بدهد.» (ص ۲۹).

۸. ص ۳۲۴/۲۹۷

«بندۀ من شَبِ اَوَّلِ کورِ بَدَنِّي که مَن کی توام

یعنی ای بنده من شب اول گور که تو را در قبر نهند بدانی که من تو را کیستم.»

آربری این عبارت را نیاورده و ظاهراً در نسخه چستر بیٹی نبوده است، اما در مرصدب (ورق

۱۷۰ ب) به شکل زیر آمده است:

«بندۀ من شَفِ اَوَّلِ کَارِ بَدَنِّي که مَن کِي تُوَام

... ای بنده من شب اول گور بدانی که من تو را کیستم.»

انوار (ص ۵۷۲):

ای بنده من شو اول گور بدنه که من کی توام

۱. «آتش» در کردی مهابادی و تعداد دیگر از گویشهای کردی شمالی به شکل âwər و در سندجی به شکل âgar و در بعضی گویشهای دیگر کردی به صورت âγər با γ بسیار خفیف و در اورایی به شکل âyər و âhir و âhîr به کار می‌رود. در گرمه از توابع خور نیز این کلمه با تلفظ âyer متداول است.

این عبارت در منتخب نیامده است. ضبط کلمه «شب» در مرصدب نشان‌دهنده تلفظ šav است که با ضبط انوار تأیید می‌گردد. (با این همه، رک. پایان مقاله، بخش ویژگیهای زبانی). ضبط فردوس تصرف کاتب است. ضبط بدنی در فردوس و مرصد نشان می‌دهد که این کلمه به شکل be-danē تلفظ می‌شده که بعدها به be-dane مخفف شده است (ضبط انوار). ضبط کار در مرصد احتمالاً خطای کاتب است و شاید معرف تلفظ gār باشد (قس. چان در ۱۷). ضبط کی نیز در مرصد معرف تلفظ kē است. در این عبارت نیز در کلمه بدنی ā به a تبدیل شده است.

۹. ص ۳۲۵/۲۹۸

«کَر بَنزاه نال اش آخر این برآورد ایزمان ندید

یعنی کر<sup>۱</sup> (کذا به جای کار) پنجاه‌ساله که کرده‌ام آخر آن عمل این کثرت خلق ثمره خواهد بود. این نیز ندیدیم.»

مرصدالف (ورق ۱۹۷ ب؛ آربری، ص ۱۸۰):

کَر بَنزَا نَالِشِ اَخْر این بُو ایزمان دِی

یعنی کار پنجاه‌ساله را آخر این اجتماع و این غلبه و این حاصل بود. این نیز دیدیم.»

مرصدب (ورق ۱۷۱ الف):

کَر بَنزَا نَالِشِ اَخْر این بُو ایزمان دِی

این عبارت در منتخب و انوار نیامده است. جمله فوق را شیخ روزی که عده کثیری پای منبر او گرد آمده بوده‌اند بر زبان آورده است. بنابراین ضبط مرصد که فعل آخر عبارت را به صورت مثبت آورده درست است، نه ضبط فردوس. ظاهراً این تغییر از تصرفات محمودبن عثمان است. کر همان طور که در شماره ۴ نیز دیدیم مخفف «کار» است. بنزاه (ه) که املای ناقص «بنزاه» است صورت جنوبی کلمه «پنجاه» است. چ «ج»های میانی و پایانی ایرانی باستان در جایگاه بعد از مصوت در فارسی میانه به z و گاهی به j «ج» بدل شده است. اما j را معمولاً واجی غیرجنوبی می‌دانند که از گویشهای شمالی (پارتی) وارد فارسی میانه و بعدها فارسی دری شده است (رک. مکنزی ۱۹۶۷: ۲۱). همان طوری که ذیل ش ۱ گفته شد در فارسی میانه دو دسته گویش وجود داشته است. در یک دسته چ‌های باستانی به j و در دسته دیگر که متون فارسی میانه مانوی نماینده آنهاست و در

۱. چاپ افشار: گر (!)

۲. در کلمه پَرزین parzin «پرچین» در بختیاری بهداروند Bēdārvand (یادداشت نگارنده و نیز رک. صالحی ۱۳۶۹، ص ۹۴ و خسروی ۱۳۶۸، ص ۳۲۲) به ظاهر z بعد از مصوت نیست، اما گویا این تلفظ از یک صورت قدیمتر گرفته شده که چ در آن بعد از مصوت قرار داشته است. parz در شوشتری (رک. نیرومند ۲۵۳۵ (= ۱۳۵۵))، ذیل همین کلمه) ظاهراً مخفف این کلمه است. در دوانی این کلمه به شکل parjīn به کار می‌رود (رک. سلامی ۱۳۸۱، ذیل همین کلمه).

گوشه‌های شیرازی و کازرونی قدیم به z تبدیل شده بوده است. کلمات رَنز «رنج» و تَنز «سنج»، از فعل «سنجیدن» در گویش قدیم شیراز و پنزا «پنجاه» در کازرونی این مطلب را نشان می‌دهند. برای بحث از ثال (=سال) در روایت فردوس و صورت مخفف آن ثل در روایت مرصدالف، رک. شماره ۳. اش بعد از ثال در روایت فردوس (ش در روایت مرصدب و ش در روایت مرصدالف) مربوط به فعل متعدی برآورد است، با ساخت ارگتیو. بو «بود» در روایت مرصدالف وب ظاهراً درست نباشد، چه «بودن» فعل لازم است و بعید است که در آن زمان الحاق شناسه «ش» مانند فارسی تهرانی امروز (بودش=بود)، به این فعل تسری پیدا کرده باشد. در روایت فردوس کلمه این مفعول جمله است، اما در روایت غیرمتمم مرصد این مسند است.

در جمله بعد کلمه ایزمان مطابق ضبط مرصدالف مرکب است از oy، مخفف oy «اوی، او» و کلمه پی‌چسب (یا واژه بست iz((en)clitic به معنی «نیز». در دو ضبط مرصد نیز کسره زیر «ی» در ایزمان نشان می‌دهد که جزء اول این کلمه باید oy باشد. اما اگر این جزء ē، مخفف ēd پهلوی به معنی «این» بود، کاتب باید حرف اول آن را مفتوح می‌نوشت، یعنی «\*ایزمان». «یز» iz در نمونه‌های گویش قدیم شیراز نیز دیده می‌شود، از جمله در غزل ملمع حافظ در این مصراع: تز اول آن روی نه‌کو بودی یعنی «تو نیز اول آن روی نیکو را باید می‌دیدى تا عشق ... را بر من عیب نمی‌گرفتی<sup>۱</sup>». مان‌دی mān dī طبق ضبط مرصد یعنی «دیدیم». در اینجا نیز ساخت فعل ارگتیو است و فاعل صوری جمله کلمه oy است و مان در حالت غیرفاعلی است، یعنی «او به وسیله ما دیده شد».

۱۰. ص ۳۴۴/۳۱۵

هرکیش هر دو یک نبوت نیک نبوت

یعنی «آن کس که پیش وی یکسان نباشد لباس کهنه و نو و هستی و نیستی، نباشد او را هیچ قربتی با حق تعالی.»

مرصدالف (ورق ۲۱۰ب؛ آبروی، ص ۱۸۰):

«هرکیش هر دو یک نبوت اش یک نبوت

یعنی هرکس که او را هر دو یک نباشد یعنی لباس کهنه و نو بود نابد او را یکی ننماید او را یکی نباشد، یعنی او را معبود یکتا بی‌همتا نباشد.»

ضبط مرصدب (ورق ۱۸۲الف) کاملاً مانند مرصدالف است، اما ترجمه فارسی آن از نظر

عبارت صحیح‌تر از عبارات مرصدالف است که ما آن بخشهای آن را در اینجا نقل می‌کنیم:

«... کهن و نو و بود و نابد او را یکی ننماید او را یک نباشد یعنی او را خدای معبود یکتا

بی‌همتا نباشد.»

۱. تعبیر تزه «تو نیز» از مرحوم دکتر یحیی ماهیار نوابی است (ماهیار نوابی ۱۳۶۵: ۵۹۸-۵۹۳).

انوار (ص ۵۸۳): هرکش این نیک بو آن نیک نبو  
 این عبارت در منتخب نیامده است. ضبط دُو معرف تلفظ dō یا dū است. در یک هیچ از جمله‌های کازرونی مورد بحث ما واوهای مجهول در خط مشخص نشده‌اند. چنانکه دیدیم کاتبان برای نشان دادن تلفظ یای مجهول حرف ماقبل آن را مفتوح می‌نوشته‌اند، اما این کار را در مورد واو مجهول نکرده‌اند. بنابراین ما نمی‌دانیم که واوهای مجهول قدیمتر در کازرونی به واو معروف بدل شده بوده‌اند یا کاتبان در خط آنها را نشان نداده‌اند. کلمات دو، تو، روز، گوشت، پوست و دوست که در عبارتهای کازرونی با «و» ضبط شده‌اند همه در فارسی میانه و فارسی قدیم دارای واو مجهول بوده‌اند. کلمه نیک در فردوس و انوار تصحیف یک است که در مرصد آمده است. نُبوت یعنی nabūt به جای «ذ»، دارای «ت» پایانی است. برای بحث از این تلفظ، رک. ش ۱۳. صورت نبو که در انوار آمده صورت تحول‌یافته و جدیدتر این کلمه است. ضبط انوار از این جمله به‌کلی تصحیف شده است. روی هم‌رفته ترجمه مرصد از این عبارت دقیق‌تر از ترجمه فردوس است.

۱۱. ص ۳۲۷/۳۵۷

ره کزو کرتین بوه که ره بغدادا کردین

یعنی «راه حلق گرفتن از بهر قناعت بهتر از راه بغداد کردن از بهر تجارت.»

مرصدالف (ورق ۲۱۸ الف؛ آربری، ص ۱۸۰):

«رَه تَر کزو کرتین بو آز رَه بَغْدَاذ کردین

یعنی راه سر گلو گرفتن به از راه بغداد کردن است.»

مرصدب (ورق ۱۸۸ الف):

رَه تَر کزو کرتین بوه آز رَه بَغْدَاذ کَزْدِین

این عبارت در منتخب و انوار نیامده است. «راه» rāh نیز در این گویش به رَه rah بدل شده است. تَر «سر» باید از فارسی باستان -θara\* گرفته شده باشد. شکل اوستایی کلمه -sarah است. کزو املائی gurū است. شکل پهلوی کلمه galōg، اما صورت اوستایی آن -garah است. تلفظ کردی امروز garu است. گرتین املائی gartīn است، اما صورت قدیمتر آن باید g(a)ritīn\* باشد. شکل کردی کلمه gartēn است. ضبطهای بوه/بو/بوه معرف buveh «به» اند. کَزْدِین در مرصدب بی‌شک غلط به‌جای «کردین» است.

۱۲. ص ۳۳۳/۳۶۵

«چش میرم و می‌برم و کس خو نمی‌بوئم

یعنی چندانکه چشم می‌آورم و می‌برم و می‌نگرم مرد خود نمی‌بینم.»

مرصدالف (ورق ۲۲۴ الف؛ آربری، ص ۱۸۰):

«چَش مِیْرَمَ وَ مِی بَرَمَ وَ کَسِ خَو نَمِ بُونَم»

یعنی چشم می‌آورم و می‌برم و کسی که از آن من باشد نمی‌بینم.

مرصدب (ورق ۱۹۳ ب):

چَش مِیْرَمَ وَ مِیْبَرَمَ وَ کَسِ خَو نَمِ بُونَم

این عبارت ظاهراً در منتخب نیامده، چون مایر اشاره‌ای به آن نمی‌کند<sup>۱</sup>، اما در انوار (ص ۶۴۶)

آمده، با این ضبط و شرح:

«چش می‌آرو می‌بروکس خونمی‌بنه

یعنی چندانکه چشم می‌آورم و می‌نگرم هیچ محرم راه را نمی‌بینم.»

چش املائی «چش» مخفف چشم است. معلوم می‌شود لااقل از قرن چهارم در منطقهٔ کازرون چشم به چشم بدل شده بوده است. در مِیْرَمَ نیز تخفیف  $\bar{a}$  به  $a$  دیده می‌شود. می‌بَرَمَ در مرصدالف ظاهراً غلط و همان ضبط مرصدب درست است. خَو ظاهراً معرف تلفظ  $x\bar{u}$  است نه  $xo$  یا  $xu$ ، در حالی‌که بیشتر انتظار می‌رود در این گویش تلفظ واو معدوله به صورت  $x^v$  و نه  $x^w$  باشد. در این صورت باید  $x^v ad/\delta$  به همین صورت یا به صورت  $x^v a$  با املائی خَو تلفظ می‌شد. شاید خَو املائی ناقص «\*خَو» باشد. (برای بحث بیشتر دربارهٔ واو معدوله در کازرونی، رک. ش ۱۵). ضبطهای متفاوت آخرین کلمهٔ عبارت نشان‌دهندهٔ تلفظ «بُونَم»  $buvenam$  است.  $ven$  مخفف  $v\bar{e}n$ ، بن مضارع فعل «دیدن» است. چنانکه در این عبارت و نمونه‌های ش ۱۵ و ۱۶ دیده می‌شود، پیشوند استمرار در این گویش «می» است، در حالی‌که در بعضی گویشهای دیگر فارس این پیشوند  $a(d)$  است. (برای یک نمونه از  $a$ ، رک. ش ۱۶). چنانکه دیده می‌شود، «می» در اینجا در همهٔ موارد به صورت می یعنی  $m\bar{i}$  نوشته شده است. در ش ۱۶ نیز «می» همه‌جا به صورت «می» ضبط شده است. ظاهراً تلفظ  $\bar{e}$  بعد از  $m$  که یک صامت لبی است بسته‌تر شده و به  $\bar{i}$  بدل شده است. (در شمارهٔ ۱۵ «نیست» نیز به شکل نیست ضبط شده است.) در نمونه‌های این گویش هیچ کجا «همی» دیده نمی‌شود. ضبطهای می‌آر، می‌بر و نمی‌بنه ظاهراً غلط است، زیرا بعید است که شناسهٔ اول شخص مفرد در تحول این گویش حذف شده باشد. چنانکه می‌بینیم حرف عطف «و» در اینجا به صورت و ضبط شده است.

۱. افشار در ص ۶۴۶، ح ۳، ضبط زیر را از انوارالمرشدیه نقل می‌کند که ظاهراً منظور همان نسخهٔ منتخب ایاصوفیه است که عکس آن در اختیار او بوده است: چشم میرم و می‌برم و کسی خونمی‌برم. نمی‌برم در اینجا تصحیف «نمی‌بونم» است افشار دو مورد دیگر نیز از انوارالمرشدیه [نسخهٔ ایاصوفیه] نقل کرده است، رک. ش ۱۶ و ۱۸.

«دو دل فه دلی نبوت دلی دو مهر نورزت

المعنا: دو دل در یک شکم هرگز نباشد دلی دو دوستی هرگز نورزد.  
مصراع اول در ص ۴۰۳/۳۶۸ نیز تکرار شده است.  
آربری این شعر را نیاورده، اما در مرصذب (ورق ۱۹۷ الف) آمده و ضبط آن چنین است:

دو دل فدلی نبوت دلی دو مهر نورزت

در منتخب (ورق ۷۳ ب) نورزت با ضبط نه وژزت آمده است (رک. مایر، ص ۴۰۲، ح).  
انوار (ص ۶۴۳):

دو دل دلی نبوت دل دو مهر نورز

دل در مرصذب در هر دو مورد صریحاً به شکل دل ضبط شده، در حالی که کاتب در همین جا در شرح معنای شعر به فارسی که دو بار این کلمه را به کار برده آن را به شکل دل آورده است. معلوم می شود این ضبط تلفظی بوده است که کاتب در نسخه مادر خود دیده بوده است، زیرا قرینه‌ای در دست نیست که کاتب در نمونه‌های دیگر تلفظ خود را وارد متن کرده باشد. کلمه مهر را نیز این کاتب مهر ضبط کرده است. نبوت معرف تلفظ nabūt به معنی «نبود، نباشد» است.

دو ضبط نبوت و نورزت با «ت» پایانی ظاهراً نشان می دهد که این تلفظها اصیل اند، به این معنی که t در اینجا همان صامت t است که در مراحل اولیه فارسی میانه وجود داشته و در خط پهلوی کتابی باقی مانده است. زیرا اگر این tها در این گوش واکدار شده بودند، باید در مرحله بعد به «ذ» تبدیل می شدند و «ذ» نمی توانست به «ت» بدل شود. در ش ۳ بشوت و در ش ۱۴ برتوت «بروید» نیز با «ت» پایانی دیده می شوند. صورتهای بوت در ش ۱۴، نبوت در ش ۱۰ و ۱۹ و برتوت در ش ۱۹ و ۲۰ نیز به کار رفته اند. از این مثالها معلوم می شود که در کازرونی «ت» پایانی قدیم بعد از مصوت a در شناسه‌های افعال واکدار نشده بوده، زیرا بشوت، برتوت، بوت، نبوت و برتوت مخفف «بشود، بروند، بود، نبود و نبود» است و احتمالاً با ā تلفظ می شده اند. در نورزت نیز معادل «-ت» -ad در «نورزد» فارسی است. کلمه دل در انوار ظاهراً باید «دل» خوانده شود.

«خوش بُوتِ مَهرِ فَه فَرْنِیِی کشِ کُوشِ و بوسِ تِ فَه بُرُوتِ

المعنی: خوشامه‌ری که باشد در جوانی  
وجودش خود وجود عشق گردد  
که تا اعضاء وی در عشق روید  
جزین سودا دگر چیزی نجوید  
اگر بیند وجود عشق بیند  
وگر گوید حدیث عشق گوید.»

آبروی این بیت را نقل نکرده، اما در مرصذب (ورق ۱۹۷ الف) آمده است، با این ضبط:

«خُوشِ بُوتِ مَهرِ فَرْنائِیهِ کِشِ کُوشِ و بوسِ تِ فَبُرُوتِ

یعنی خوش باشد دوستی در جوانی که به آن دوستی و محبت گوشت و پوست بروید.»  
منتخب (ورق ۷۳ ب؛ مایر، ص ۴۰۳، ح):

خُوشِ بُوتِ مَهرِ فَه فَرِنِیِی

ضبط انوار (ص ۶۴۳) عیناً مانند ضبط فردوس است، جز آنکه هیچ‌یک از کلمات بیت اعراب ندارد. ضبط کلمه «خوش» در مرصذب و منتخب نشان می‌دهد که تلفظ این کلمه  $x^y a\bar{s}$  بوده است. در اکثر متون معرب قدیم، در دوره‌ای که تلفظ واو معدوله از بین نرفته بوده، ضبط واو معدوله به همین شکل، یعنی با ضمه روی «خ» و فتحه روی «واو»، آمده است. (برای بحث بیشتر در این مورد، رک. مثال ش ۱۵). بُوت، چنانکه در بالا گفته شد، به معنی «بُود و باشد» است. اینجا نیز مرصذب «مهر» را به شکل مَهر ضبط کرده است. کسره زیر «ر» در این کلمه نشان می‌دهد که ضبط مَهر در منتخب غلط و «مَهر» صحیح است. فَرْنِیِی معرف تلفظ  $virnāyī$ ، مخفف  $virnāyī^*$  است. در متون فارسی قدیم کلمه «برنا» به شکل «ورنا» نیز ضبط شده است. ضبط فَرْنائِیه نشان‌دهنده تلفظ  $varnā'ī$  است. ضبط فردوس معرف تلفظ یک‌گویی و ضبط مرصذب معرف تلفظ گویش دیگری است. فَرِنِیِی در منتخب تصحیف «\*فَرْنِیِی»  $varnāyī^*$  است. ضمیر متصل «-ش» در کش به اسمی برمی‌گردد که در جمله ذکر نشده است.

فَه حرف اضافه است که اینجا بعد از مدخول خود آمده است. بنابراین معنی مصراع چنین است: که مَهر او را در گوشت و پوست بروید (رشد کند). در غیر این صورت باید بعد از فِه کلمه «مهر» را محذوف بگیریم که در مصراع اول آمده است و یا اینکه فِه را حرف اضافه مؤخر مربوط به ضمیر «-ش» در کش بدانیم. احتمالاً این توجیه ارجح باشد. در این صورت «-ش» به مهر برمی‌گردد. مورد دیگری از این نوع کاربرد در مثال ۱۵ آمده است.

«نمیتون ام طاقه نیست  
 اکنون فه بخت من اشکوف  
 ام جافه نیست غم خردین  
 از دوست ففی کله ببردین

المعنی: نمی‌توانم و طاقت ندارم این محنت  
 کنون ز بخت گران خواب خویش در عجبم  
 که جای خوردن غم نیست در دلم چندین  
 که دوست بی‌گله ببرید از من مسکین»

مرصدالف (ورق ۲۲۹ الف؛ آربری، ص ۱۸۱):

نَمِیْتُونُ ام طاقه نیست  
 اَتُونُ فَبَخْتِ من اَشْکُو نیست  
 ام جا فَنِیْسْتِ غَم خَرْدِیْنِ  
 از دُوسْتِ نَفی کَلَه بَرْدِیْنِ

لمولفه رفع‌الله درجته:

نمی‌توانم و طاقت نمی‌توانم برد  
 غم فرستد و گوید به بخت من کز دوست  
 غمش که در دل من نیست جای غم خوردن  
 به هیچ‌وجه نباید شکایتی بردن

مرصدب (ورق ۱۹۷ ب):

نَمِیْتُونُ و ام طاقه نیست  
 اَتُونُ فَبَخْتِ مَن اَشْکُوْتِ  
 ام جا فَنِیْسْتِ غَم خَر خَرْدِیْنِ  
 از دُوسْتِ نَفی کَلَه بَرْدِیْنِ

در منتخب (ورق ۷۳ ب، به نقل مایر، ص ۴۰۵، ح) تنها بیت اول آمده است، به این شکل:

نَمِیْتُونُ ام طاقت نی  
 ام جافه نیست غم خُردین

در انوار شعرها نیامده است.

نَمِیْتُونُ معرف تلفظ  $na-mī-tō/ūn$  است.  $tō/ūn$ - مخفف  $tavō/ūn > tavān$  است. این مورد یکی از قدیمترین موارد تبدیل  $ān$  به  $ō/ūn$  در گویشهای فارسی است. برای بحث بیشتر درباره تبدیل  $ān$  به  $ō/ūn$ ، رک. پایان مقاله، مبحث «ویژگیهای زبانی». در ضبط منتخب نَمِیْتُونُ معرف تلفظ  $na=mī-ton$  یا  $na-mī-tun$  است که بی‌شک تلفظی هم عرض تلفظ اول، یا مربوط به گویشی دیگر از منطقه کازرون است. ام مرکب است از حرف عطف اُ که، برعکس

موارد قبلی (ش ۵ و ۶ (ضبط مرصذب) و ۱۲) که به شکل و نوشته شده بود، به صورت ا نوشته شده است و م (=آم) ضمیر متصل غیرفاعلی به معنی «مرا، برای من». ضبط نیست ظاهراً معرف تلفظ nīst است. جافه یعنی «بهجا، بجا» و معنی مصراع ظاهراً چنین است: مرا (برای من) غم خوردن بجا و به مورد نیست. توجیه دیگری که شاید ارجح باشد این است که فه حرف اضافهٔ موخر مربوط به ضمیر متصل «م» در اُم باشد. در این صورت معنی مصراع چنین است: و در من جا نیست غم خوردن را. این تعبیر با ترجمه‌ای که مؤلفان فردوس و مرصد از مصراع به دست داده‌اند (جای خوردن غم در دلم نیست) مطابقت دارد. ضبط غم در مرصدالف معلوم نیست تصحیف است یا ناشی از تلفظی گویشی.

خردین در مرصذب ظاهراً باید معرف تلفظ xordīn باشد، اما بعید است که در آن دوره در فارس واو معدوله به این صورت تحول پیدا کرده باشد. ضبط خردین که مسلماً تصحیف «خردین» است معرف تلفظ xardīn می‌باشد. این تلفظ یعنی ساده شدن  $x^v$  به  $x$  در قرن چهارم و پنجم در فارس محتمل است، اما این احتمال نیز هست که این ضبط از کاتبان دوره‌های بعد باشد. تلفظ «خردن» و «هردن» در بعضی گویشهای مرکزی و فهلوی وجود دارد. در یزد نیز هنوز کلمهٔ خوش به صورت xaš تلفظ می‌شود. در تلفظ قدیم اصفهان نیز  $x^v a$  به شکل xa تلفظ می‌شده است (رک. سمعانی (قرن ششم)، ذیل خشینانی و یاقوت، ذیل خشینان (نام محله‌ای در اصفهان) که سمعانی و به تبع او یاقوت می‌گویند گاهی نیز آن را خوشینان می‌گویند [یعنی خوشینان  $[X^v ašēnān]$ ). در گویش بختیاری نیز «خوردن» به شکل «خردن» تلفظ می‌شود (رک. صادقی ۱۳۶۶: ۱۶۰). ضبط خوردین در منتخب باید معرف تلفظ  $x^v ardīn$  باشد. مقایسه شود با ضبط خوش در مثال ۱۴. ضبط خردین در مرصذب احتمالاً تحت تأثیر بُردین در بیت بعد است. اُتون در مرصذب و اُتون در مرصدالف احتمالاً تصحیف «اُنون» یعنی «و اکنون» است. اکنون در زبان پهلوی nūn گفته می‌شده است. بخت در اینجا، برعکس مورد ش ۲ با «خ» به کار رفته است. اگر این تلفظ تصرف کاتبان فارسی زبان نباشد که بعید است، زیرا در سه نسخه چنین ضبط شده است، باید تصور کنیم هر دو تلفظ بهمت و بخت در کارزونی متداول بوده است.

اشکوف در فردوس به معنی «شگفت و معرف تلفظ  $i/eškō/ūf$  یا  $i/ešgō/ūf$  یا  $u/oškō/ūf$  یا  $u/oškō/ūf$  یا  $aškō/ūf$  یا  $ašgō/ūf$  است که در پهلوی به شکل  $škaft$ ،  $škeft$  و  $škoft$  به کار می‌رفته است. در فارسی نیز تلفظ شیگفت به جای شیگفت وجود دارد، از جمله در بیت زیر از فردوسی:

بسی چیز دیگر نهانی بگفت      وزین آگهی آمد او را شگفت

شاهنامه، چاپ بروخیم، ج ۵، ص ۱۴۱۳

ضبط مرصدب، یعنی اَشْكَوْتُ ظاهراً معرف تلفظی بوده است به شکل u/ašgavit یا u/aškavit، یا با مصوت ə به جای i در هجای پایانی. (برای احتمال وجود مصوت ə در این گویش، رک. ش ۲ و ۳ و ۱۷ و مبحث «ویژگیهای زبانی» در پایان مقاله.) ضبط مرصدالف نیز ظاهراً تصحیف این تلفظ است. چنانکه این ضبط نشان می‌دهد امکان دارد مصوت اول این کلمه a بوده است. ففی در فردوس غلط و نَفّی در مرصدب درست است که تلفظ آن ظاهراً na-vē است، در مقابل فا در شماره ۱۹. در اینجا ā به ē بدل شده است.

کَلَّةٌ یا کَلَّةٌ معرف تلفظ gala-ē یا gila-ē «گله‌ای» است. در آخر مصراع چهارم نیز ظاهراً بُرْدین درست و ببردین (ضبط فردوس) غلط باشد. در مرصدب کلمه خر قبل از خردین خطای کاتب است.

۱۶. ص ۴۰۵/۳۷۰

«بونانک می دوی آفه که میشی ا بوانک می کنی

یعنی بینم شما را که از میان مردمان می‌دوید و عزلت می‌گیرید و به کوه می‌روید و از عشق حق تعالی بی‌قرار گشته باشید و بانگ و فریاد می‌کنید. در نسخه‌ای<sup>۱</sup> دیگر یافته شد که شیخ... گفت:

بونان که می دوی بونان که می جیی

یعنی بینم شما را که از افعال ذمیمه می‌گریزید و به اخلاق حمیده می‌آویزید و از آثار عالم بشریت تجاوز می‌کنید و به انوار عالم الوهیت مقرب می‌شوید و از خلق دوری می‌کنید و به حق نزدیک می‌شوید. مرصدالف (ورق ۲۲۹ الف؛ آربری، ص ۱۸۱):

بونان که فَکّه می دوی و می شئی و بانک می کنی  
ای تَوکِت بَش چان م هست و ی م کم کس جان تو نیست

... معنی و مقصود این کلمات این است که چنان باد که بینمت که به کوه روی و در آن حال دویدن و رفتن بانک کنی و از عطف و مرحمت بی‌نهایت نصیبی جوئی و به طریق مناجات با حضرت عزّت جل و تعالی گوئی ای تو که بسیار بنده چون من داری وای من که هیچ خدای پروردگار چون تو ندارم. مرصدب (ورق ۱۹۷ ب):

بُونان کّه فَکّه می دوی و می شئی و بانک می کنی  
ای تَوکِت بَوس کس جان م هست ای م کم کس جان تو نیست

۱. اصل: «نسخه» که املائی قدیمی «نسخه‌ای» است.

منتخب (ورق ۷۴ الف، به نقل مایر، ص ۴۰۵):

یونانک می‌دوید آفه که می‌شید ا بانک می‌کنید

انوار (ص ۶۴۳):

«گا بوکه ادوی و از مردم اوزمی

المعنی: بینم که از میان مردم گریزید و به کوه روید و از مردم عزلت گیرید و از عشق حق تعالی بی‌قرار گشته باشید و بانگ و فریاد کنید.»

یونان صیغه اول شخص مفرد مضارع التزامی از بن مضارع vēn از فعل «دیدن» است که در کارزونی به buven مبدل و مخفف شده است. در زبان پهلوی نیز پسوند این صیغه ān- بوده است. بنابراین یونان یعنی «بینم». در اینجا نیز در ضبط دو مرصد می‌بینیم که می به همین صورت ضبط شده، اما شناسه دوم شخص مفرد همه‌جا به صورت -ی = ē نوشته شده است (نیز رک. ش ۱۲). در که نیز تخفیف پیش آمده و ۰ فارسی میانه به ۰ بدل شده است. میشی مخفف «می‌شوی» mē/ī-šavē یا «می‌شوید» mē/ī-šavēδ است. در اینجا ابتدا صامت v در میان دو مصوت و به دنبال آن مصوت a حذف شده است. در صورت صحت شق دوم، که ضبط منتخب و ترجمه فارسی عبارات کارزونی آن را تأیید می‌کند، «ذ» پایانی نیز حذف شده است. حذف «ذ» پایانی از کلمه «دی» در ش ۹ نیز دیده می‌شود. در کلمه بوا «باد» (ش ۲) و بو (ش ۴) نیز «ذ» پایانی حذف شده است. جمله‌های «شما فرمودی» (انوار، ص ۵۹۵) و «شما را... خطر [باشد] که در فساد اوفتی» (همان، ص ۶۳۲) نشان می‌دهد که حذف «ذ» پایانی از صیغه دوم شخص جمع در کارزونی رایج بوده است.<sup>۱</sup>

به این قیاس در می‌کنی نیز «ذ» پایانی افتاده است. فتحه بر روی «ی» در دوی، شی، کنی نشان‌دهنده تلفظ ē است، اما ضبط دوی و می‌کنید معرف تلفظ ī- است. شاید در قرن هشتم ē در حال تبدیل شدن به ī- بوده است. بانک در مرصدالف و ب و منتخب صورت جدید یوانک است و احتمالاً مربوط به زمان شیخ ابواسحاق نیست. می‌جیی ظاهراً املائی ناقص «\*می‌جیی» mi-jūyē «می‌جویی» است. مقایسه شود با عبارت «به اخلاق حمیده می‌آویزید» در فردوس که ظاهراً ترجمه این فعل است. در ش ۲۰ صورت بجیی نیز دیده می‌شود.

معنی ضبط انوار که با سایر ضبطها متفاوت است چنین است: «گاه باشد که می‌دوی و از مردم می‌گریزی». در اینجا ادوی مرکب است از a(d) که در بعضی گویشهای فارس و نیز گویشهای مرکزی و غربی به جای «می» به‌کار می‌رود. کاتب این نسخه ظاهراً اهل آن مناطق بوده و عبارت

۱. این نوع حذف در تفسیر ابوالفتح رازی و در تفسیر شنقشی و در ترجمه قرآن ۵۵۶ ری هم دیده می‌شود.

متن را به این صورت تغییر داده است. اوزمی بی شک تصحیف است. جزء اول آن باید همان «ا» باشد که در ادوی آمده است. شاید جزء دوم آن «\*وزی» از «وزیدن» باشد که به معنی «حرکت کردن» است (قس. «دیواره وز»، لقب شاعری از معاصران عضدالدوله دیلمی که ذکر او در تاریخ طبرستان، ص ۱۳۸ آمده و به معنی عبورکننده یا پرنده از دیوار است).  
در باره بیت دومی که در مرصدالف وب آمده است در زیر، ذیل ش ۱۷، بحث خواهیم کرد.

۱۷. ۴۰۶/۳۷۰

«ای تو کثبوس گش چون مه هست و ای من کم گش چون تو نیست  
المعنا: تویی آن کس که داری چون مه بسیار منم آن کس که کس چون ندارم.»

در مرصدالف وب این بیت یک بار بعد از بیت ش ۱۶ آمده که در بالا نقل شد، و برای سهولت در بحث در زیر نیز بعد از بیت موردنظر نقل خواهد شد، و یک بار در همین جا.  
مرصدالف<sup>۱</sup>

این تو کت بوس جوم هست و ای م کم گش چون تو نیست

مرصدالف (ورق ۲۲۹ الف)

ای تو کت بش چان م هست و ای م کم گش جان تو نیست

مرصدب (ورق ۱۹۸ الف):

ای تو کت بوس گش جان م هست و ای م کم گش جان تو نیست

مرصدب (ورق ۱۹۷ ب):

ای تو کت بوس گش جان م هست ای م کم گش جان تو نیست

منتخب (ورق ۴ [۷] الف): ای تو کت بوس چون من هست ...

انوار (ص ۶۴۴): «ای که تو بس کس چو من ه و ای من کم کس چو تونی

المعنی: تو داری همچو من بسیار بسیار منم آن کس که چون تو کس ندارم.»

۱. آبروی (ص ۱۸۲) در اینجا نه اسم مرصد را ذکر کرده، نه شماره ورق آن را.

ای معرف تلفظ  $\bar{I}$  است. معلوم می‌شود، برعکس زبان فارسی، «ای» در این گویش  $\bar{I}$  تلفظ می‌شده است.  $\bar{I}$  مبدا  $vas$  پهلوی به معنی «بس» است. «چون» در مرصد یک‌بار به صورت  $\bar{I}$  (باز کشیده) برای واو مجهول در این گویش است. ضبطهای  $\bar{m}$  و  $\bar{m}$  و  $\bar{m}$  ظاهراً نشان می‌دهد که این ضمیر به صورت  $\bar{m}$  تلفظ می‌شده است. (نیز رک. ش ۳). در فردوس در مصراع دوم این ضمیر به صورت  $\bar{m}$  به کار رفته، اما جالب است که در شعر فارسی ترجمه آن به صورت  $\bar{m}$  آمده است. هست نیز که در فردوس و مرصد آمده تلفظ «هست» در این گویش بوده است.  $\bar{h}$  در انوار ظاهراً «ه» تلفظ می‌شده و تلفظی متأخر بوده است، همچنان‌که  $\bar{n}$  در این مأخذ مخفف «نیست» است. هست در  $\bar{q}$  نیز به شکل «ه» و «ه» و «ه» و نیست به شکل «نی» تلفظ می‌شود.  $\bar{n}$  در تهران نیز شنیده می‌شود. مقایسه شود با  $\bar{b}$  به جای «بود» و  $\bar{k}$  به جای «کرد» در انوار، ذیل ش ۴.  $\bar{k}$  در مرصد معرف تلفظ  $\bar{k}$  «کسی» است. در انوار  $\bar{b}$  به تلفظ جدیدتر  $\bar{b}$  تبدیل شده است. تو در مصراع اول بیت در همین مأخذ جای «ست» را گرفته و به جای «تورا» به کار رفته است.

۱۸. ص ۳۷۲/۴۰۷

نَزِيكَه شَمَه رُوزِ بَبُوتِ      وَ اَنْدَه شَمَه اَش تِي نَبُوتِ

المعنا:

نزدیک رسید آنکه شما را روزی      آید که ز اندوه نیابید خلاص

مرصدالف (ورق ۲۳۰ الف؛ آربری، ص ۱۸۲):

نَزِيكَه شَمَه رُوزِ نَبُوتِ      اَنْدَه شَمَه اَخِرِ نَبُوتِ

مرصدب (ورق ۱۹۸ ب):

نَزِيكَه شَمَه رُوزِ نَبُوتِ      اَنْدَه شَمَه اَخِرِ نَبُوتِ

منتخب (به نقل از افشار، ص ۶۴۸، ح ۱):

نَزِيك شَمه رُوزِ بَبُوتِ      وَ اَنْدَه شَمه اَش رُوزِ نَبُوتِ

انوار (ص ۶۴۸):

نَزِيك شَمو رُوزِ بَبُوتِ      وَ اَنْدَه بَشَمو هَمه بَشُوتِ

دو ضبط نَزِیکَه و نَزِیکَه در فردوس و مرصد ظاهراً نشان می‌دهد که مصوت هجای اول این کلمه *ə* (شوا) بوده است. (ضبط نَزِیک در شماره ۱۹ نیز دو بار آمده است.) مصوت پایان کلمه نیز میان *a* و *e* تلفظ می‌شده است. چنانکه دیده می‌شود در اینجا خوشه صامت *zd* به *z* خلاصه شده است. ضبط *شُمَه* و *شُمَه* در مرصدالف نشان می‌دهد که کلمه پهلوی *ašmāh* در این گوش ابتدا به «\*شماه» و سپس با همگونی دو مصوت به *شُمَه* بدل شده است. ضبط *شُمَه* نشان می‌دهد که تحول کلمه به *شُمَه* هنوز به پایان نرسیده بوده است. *شُمَه* در اینجا به معنی «شما را» است. ضبط روز در مرصدالف نشان می‌دهد که یاء نکره *ē* در این کلمه به *e* بدل شده بوده است. فتحه معرف املائی «ئی» است. بیوت در مصراع اول به معنی «باشد» است و نبوت در مرصد غلط است. واو در اول مصراع دوم در فردوس زائد است. انده مخفف انده است که باز نشان تخفیف مصوت‌های بلند این گوش است. *اَش* «او را» نیز در فردوس و منتخب زاید به نظر می‌رسد، زیرا انده *شُمَه* به معنی «انده شما را» است و مرصد هم به همین سبب آن را نیاورده است. ظاهراً این تصحیح از مؤلف فردوس است. *تی* *tī* ظاهراً صورتی از کلمه «ته» *tah* «پایان، پایین» است که در مرصد به آخر تغییر یافته است. شاید ضبط صحیح آن «تی» باشد، همان‌که در ش ۲ آمده است. در ضبط انوار *شُمَه* به *شمو*، احتمالاً *šomo/u* بدل شده، یعنی *h* پایان کلمه افتاده است. در مصراع دوم این مأخذ *بشمو* غلط و «شمو» درست است. *بشوت* نیز در اینجا به معنی «بشود، برود» است. در منتخب روز در مصراع دوم غلط است. جالب در اینجا تفاوت ضبط انوار با فردوس است. احتمالاً کاتب انوار این ضبط را از جای دیگری برداشته، نه آنکه خود آن را ساخته باشد.

۱۹. ص ۴۰۹/۳۷۳

«دل فا که نَزِیک دوست که دَرَه رَه نَزِیک ببوت

یعنی دل باید که نزدیک باشد به دوست که اگرچه راه دور است نزدیک شود.»  
منتخب (ورق ۷۴ ب، به نقل مایر، ص ۴۰۹):

درفا ...

انوار (ص ۶۴۶):

دل وا که نَزِیک بود دوست که در ره نَزِیک به بو

این بیت در مرصد نیامده است.

فا «باید» در مصراع اول معرف تلفظ *vā* است که در انوار آمده است. در ش ۱۵ شکل منفی این فعل به صورت *نَفَی* آمده است. در فردوس فعل مصراع اول افتاده است، اما انوار آن را آورده که

در نسخه تصحیف شده است. این فعل باید سوم شخص مفرد مضارع التزامی، یعنی «بوت» باشد که مخفف آن «ببو» می‌شود (تلفظ زمان کاتب انوار، مقایسه شود با به‌بو در مضارع دوم در انوار). اما حرف دال در بود در انوار بی‌شک تصحیف «ا» یعنی «\*ا» o «به» است که در پهلوی به شکل  $\bar{o}$  به‌کار می‌رفته است. بنابراین ضبط انوار باید چنین باشد: دل وا که نزدیک ببوا دوست، و ضبط فردوس چنین: دل فاکه نزدیک [ببوت ا] دوست. در مضارع دوم  $\bar{a}$  در «دور» به u در  $\bar{u}$  مخفف شده است. کسره زیر کلمه  $\bar{u}$  نشان از تبدیل a- پایانی در معنی «است» به e- است. در ش ۱۸ نیز یک مورد از این تلفظ را در کنار ضبط a- دیدیم. اگر این ضبطها از مترجمان متن عربی سیرت شیخ یا کاتبان آنها نباشد، احتمالاً مربوط به زمان شیخ (قرن چهارم و اوایل قرن پنجم) است.

۲۰. ص ۴۰۸/۳۷۳

عبارتی که در اینجا آورده می‌شود به گویش اِرهستانی (مطابق ضبط فردوس و مرصد) یعنی ایراهستانی است. ایراهستان منطقه‌ای بوده است در سواحل شمالی خلیج فارس در استان اردشیرخَره، یعنی استانی که شیراز و کازرون جزو آن بوده است. بنابراین گویش آنجا به گویش کازرون و شیراز نزدیک بوده است.<sup>۱</sup> این عبارت را زنی ایراهستانی که دو پسر او در بند بوده‌اند خطاب به شیخ گفته است:

«یا شیخ کُهری جَن توشم رَهوشَن تو نَفْذَم که جَرَوی کَرَمِن بَجَوی  
یعنی فدای جان تو گردم راه من به تو نمودند که چاره کار من بجویی.»

مرصدالف (ورق ۲۳۰ ب؛ آربری، ص ۱۸۲):

ای شیخ کُهری جَان تَشَم رَه شُن اتو نَفْذَم که جَری مَن بَجَوی

یعنی بدل جان تو شدم راهم با تو نموده‌اند که چاره من بجویی.»

مرصدب (ورق ۱۹۹ الف):

«ای شیخ کُهری جَان توشم رَهوشَن تو نَفْذَم کَجَری مَن بَجی

یعنی بدل جان تو شدم ...»

این عبارت در منتخب و انوار نیامده است.

کُهری مطابق ضبط مرصدالف معرف تلفظ gohrī به معنی عوض و بدل است. صورت پهلوی این کلمه gōhrīg است. این کلمه در برهان قاطع به شکل «گُهلوی» به معنی «عوض و بدل کردن» آمده است. «گوهر» نیز در آنجا به معنی «عوض و بدل» و «گوهریدن» به معنی «چیزی را به چیزی عوض و بدل کردن» ضبط شده است. قبل از برهان، صحاح الفرس گوهر را به معنی «بدل کردن و عوض دادن» آورده است. مشتقات این کلمه در متون فارسی یهودی نیز به‌کار رفته است. مثلاً در نسخه‌ای از ترجمه فارسی تورات که در واتیکان نگهداری می‌شود صورتهای «گوهرانیدن» و «گوهرانشت» به‌کار

۱. درباره ایراهستان، رک. پایان مقاله.

رفته است: «نه مبدل کند<sup>۱</sup> اوی را و نه گوهراند اوی را نیک به بد یا بد به نیک و اگر گوهرانیدن بی گوهراند (= بگوهراند) چهارپای به چهارپای و باشد روی و گوهرانشت اوی باشد خاص.» (پیر ۱۹۶۷: ۶۲). در بعضی متون دیگر «گوهرشن» نیز به کار رفته است (پیر ۱۹۶۷: ۶۸). (در باره gōhrīg و gōhrīdan در پهلوی، رک. تفضلی ۱۳۴۸: ۲۵۵-۲۵۴). جن در فردوس مخفف «جان» است. در اینجا ān به an بدل شده است نه به on یا ān، اما چنانکه می بینیم در مرصد شکل جان آمده است. شن نیز در دنباله عبارت مخفف «شان» است که باز نشان دهنده تبدیل ān به an است. شم در مرصد به «شدم» و در فردوس به «گردم» معنی شده است. اگر معنی مرصد درست باشد، شم باید مخفف \*šiyam، مبدل «شدم» باشد. شن ošan که در فردوس به شکل شوشن ošan ضبط شده مخفف oysān فارسی میانه است که در ش ۶ به شکل ایشان oysān آمده بود.

کلمه «تو» در این عبارت پنج بار به همین شکل و یک بار به صورت ت = to آمده است. ا معرف تلفظ o، از پهلوی o، به معنی «به» است که در ش ۱۹ هم به کار رفته است. نفذ مرکب است از نفذ و م. جزء دوم این کلمه ضمیر متصل مفعولی اول شخص مفرد به معنی «برای من، به من، مرا» است، اما جزء اول آن که فعل ماضی ساده است معلوم نیست از چه ریشه‌ای گرفته شده است. آن طوری که در فردوس و مرصد آمده معنی آن «نمودن» است. احتمالاً تلفظ آن، آن چنانکه در مرصد ب آمده، نفذ = navuḍ است نه نفذ که در مرصدالف آمده است. شاید این صورت تلفظی از «نمود» باشد که به قیاس با کلمه‌های دیگر به این هیئت درآمده است. در هر حال ضمیر شن (یا شوشن) فاعل صوری این فعل است، با ساخت ارگتیو. فتحه بر روی «م» در نفذم در مرصدالف اشتباه کاتب است.

جر معرف تلفظ čora یا čura به معنی «چاره» است. چاره باید قاعدتاً به «\*چَرَ» تبدیل می‌شد، اما ظاهراً صامت r موجب تبدیل a به u/o شده است. ضبط جَرَوی در فردوس قابل توجه نیست. من احتمالاً معرف تلفظ mān است. مقایسه شود با تلفظ م در کازرونی در ش ۳ و ۱۷. بجیی مخفف «بجویی» است. شناسه این فعل ē تلفظ می‌شده است. این فعل صیغه التزامی به سبک فارسی است. ضبط بجوی، یعنی be-juvē ظاهراً مربوط به گوش دیگری است. صورت می جیی در ضبط فردوس در ش ۱۶ نیز آمده است.

## یک واژه کازرونی

محمود بن عثمان (ص ۲/۲۷۷-۳۰۱-۳۰) می‌نویسد پس از کوفتن خرمن در میان گاه خوشه‌هایی از گندم باقی می‌ماند که گندمهای آن ضعیف و خرد و بی مغز است و برای به دست آوردن گندم از آن باید آن را سخت بکوبند. این خوشه‌ها را به زبان کازرونی در شه می‌گویند. این کلمه در مرصدب (ورق

۱. در خط عبری: موبدل کند

۱۵۶ الف) به صورت درشته آمده است. بهروزی (۱۳۴۸) و سلامی (۱۳۸۱) این کلمه را نیاورده‌اند، اما نیرومند (۱۳۵۵ = ۲۵۳۵) کلمه‌ای را به صورت دُرشته به معنی «بلغورگندم» آورده است. این کلمه مسلماً همان درشته مرصداً الف است و نشان می‌دهد که ضبط فردوس در این مورد غلط است.

## ویژگیهای زبانی

۱. ویژگیهای آوایی. از نمونه‌های ناکافی موجود نظام واجهای کازرونی مشخص نمی‌شود. تنها می‌توان به قرینه حدس زد که دستگاه مصوت‌های کازرونی مانند دستگاه مصوت‌های فارسی میانه دارای سه مصوت کوتاه a, ð, u و پنج مصوت بلند ā, ē, ī, ō بوده است. اینکه در این گویش سه مصوت کوتاه در مقابل سه مصوت بلند قرار داشته از تخفیفهایی که در مصوت‌های بلند کلمات صورت گرفته و از تناوب صورتهای بلند با صورتهای کوتاه به دست می‌آید. مثلاً صورتهای سل-سال (ش ۳)، کر (ش ۴ و ۹)-کار (ش ۴) بقیست/نقیست (۶)-فا/وا (۱۹)، جن-جان (۲۰) در عبارت ارهستانی، تو- در ارهستانی، شن (۲۰) در ارهستانی-ایشان/ام‌شان (۶) در کازرونی، بجیی-بجوی (در ارهستانی، ۲۰)، کسی/کس (۱۷)، فرئی/فرناثه (۱۴)، بدئی/بدنه (۸) در کنار هم وجود دارند. علاوه بر آن صورتهای مخفف زیر در نمونه‌ها وجود دارد: بکمی (۲)، تفه (۴)، میزَم (۱۲)، زه (۱۹) شمه/شمه (با همگونی مصوت هجای دوم با هجای اول، ۱۸)، که (۱۶)، انده (۱۸)، می جیی (۱۶)، ایشان (۵)، گهری (در ارهستانی، ۲۰)، دُر (۱۹).

تبدیل ā در فا/وا (۱۹) به ē در نفی (۱۵) و بقیست/نقیست (۶) نیز نشان می‌دهد که کشش در این گویش از نظر واج‌شناختی ممیز بوده است.

مصوت ē با فتحه بر روی صامت قبل از «ی» مشخص شده، اما موردی نیست که ā در آن با فتحه بر روی حرف قبل از «و» مشخص شده باشد. به قرینه ē می‌توان حدس زد که ā هم در این گویش وجود داشته است. تبدیل ā به ē در چان (۱۷) نیز موید وجود ā (ā) است.

از ضبط‌های تَه/تَه (۴)، م (۳، ۱۷)/م، مه (۱۷)/م (۳) و نَزیک (۱۸)/نَزیک (۱۹) وجود یک مصوت خشتی ə حدس زده می‌شود.

صورتهای که (۱۶)، گهری (۲۰)، ایشان (۵)، ا (۱۹، ۲۰) احتمالاً نشان‌دهنده یک واجگونه o در برابر ā است. همین‌طور روز (۱۸) به جای «روزی» و کس (۱۷) نشان‌دهنده تلفظ e به جای ē است. در جمله شیرازی (۶) نیز یک، در مقابل یکی، احتمالاً yake تلفظ می‌شده است. در ش ۱۳ نیز دل احتمالاً معرف dil-e است. که (۲) نیز باید معرف تلفظ ke، مخفف kē باشد.

مصوت a پایانی = تکواژ a- «است» در بعضی موارد به صورت «-ی» (۱۸، ۱۹) و بیشتر به صورت «-ا» (۱۸) یادداشت شده است. مصوت پایان صفت مفعولی a است (۵).

مصوت ā قبل از n گاهی به  $\bar{o}$ ، گاهی به a و گاهی به o بدل شده است، ولی در بیشتر موارد بدون تغییر مانده است. مواردی که تغییری در آن پیدا نشده است: نتوان (۱)، بمانی (۳)، خسروانی (۳)، نمانده (۵)، ایشان، امشان (۶)، ایزمان (۹)، بوانک (۱۶)، بوان (۱۶).

تبدیل به a: پَدَنی (۸). قبل از m نیز ā در یک مورد به a بدل شده است: بکمی (۲). در جملهٔ ایراهستانی نیز جان و شان به جَن و شَن (۲۰) تبدیل شده، اما جَن در یک نسخه آمده و در دو نسخهٔ دیگر جان آمده است.

در کلمهٔ نمیتون (۵) ظاهراً ā به  $\bar{o}$  بدل شده، در حالی که در یک منبع ضبط نمیتن معرف تبدیل ā به o است. مصوت ē ظاهراً در می به  $\bar{i}$  بدل شده است (۱۲، ۱۵، ۱۶). در کلمهٔ نیست نیز ظاهراً ē به  $\bar{i}$  تغییر کرده است.

در میان صامتها از دو صامت «ژ» و «ق» نمونه‌ای نیست. b میان دو مصوت در مراحل قدیمتر زبان پس از گذشتن از مرحلهٔ β، به v (یا املائی «ف») بدل شده است: تغه (۴)، شف (۸) نفیست/نفیست (۶)، نفی (۱۵)، فا/وا (۱۹)، فرنیی (۱۴). تنها در کلمهٔ «فه» (۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶)  $ba > pa(d/\delta) > b$  در آغاز قرار داشته و با این حال به v بدل شده است. با این همه این سؤال مطرح می‌شود که از آنجا که v همه جا با «و» نوشته شده، چرا bهای میان دو مصوت با «ف» نوشته شده‌اند. آیا «ف» نمودار تلفظ β نیست؟ (برای بحث دربارهٔ β، رک. صادقی ۱۳۵۷: ۱۲۶ و صادقی ۱۳۸۰: ۲۶۰-۲۵۸). ظاهراً صامت w در مرحله‌ای که نمونه‌های گوش تولید شده‌اند و در مرحلهٔ قبل از آن وجود نداشته و bهای دورهٔ میانه ابتدا به bv و سپس به buv بدل شده‌اند و احتمالاً در زمان کتابت انوار (حدود سال ۸۳۰) به b بدل شده بوده‌اند (رک. ش ۲). dهای بعد از مصوت در تمام موارد به  $\delta$  «ذ» تبدیل شده‌اند. ذال‌های پایانی در چند مورد افتاده‌اند، مانند بوا (۲)، بو (۴، ۹)، دی (۹)، می‌شی؟، می‌کنی؟، می‌دوی، می‌جیی، اوزمی (۱۶). تنها در کلمهٔ بمانی (۳) به نظر می‌رسد که aδ - یا  $\bar{i}$  - یا  $\bar{e}$  بدل شده است. n پایانی بعد از مصوت در کلمهٔ دذی=دذین (۲) افتاده است.  $\bar{c}$  و  $\bar{j}$  احتمالاً [ts] و [dz] بوده‌اند. تبدیل tsis «چیز» به «سس» (۱) و tsē به «سه» (۱) نشان از این واقعیت است. تلفظ پنزا «پنجاه» نیز نشان می‌دهد که این کلمه از شکل pandzāh گرفته شده است. g در میان دو مصوت به γ بدل شده است (۲). x «خ» تنها در یک مورد (۲) قبل از t به h بدل شده است. همزه تنها در کلمهٔ فرنايه (۱۴) دیده می‌شود که به عنوان صامت میانجی به کار رفته است. v در میان دو مصوت همراه با مصوت کنار آن حذف شده است: شید (۱۶)، میَم (۱۲)، نیم، بم (۳)، بشوت (۱۸)، بوت (۱۴)، نمیتون (۱۵)، میشی (۱۶)، بیوت (۱۸، ۱۹)، نبوت (۱۸)، بشوت (۱۸)، شم (۲۰: ایراهستانی).

$x^v$  احتمالاً در حال ساده شدن به x بوده است (رک. ۱۵).



## ضمیمه

## ایراهِستان

به گفته حمزه اصفهانی (به نقل یاقوت، ذیل ایراهستان) «ایراه» در زبان فارسی به معنی «ساحل» است و به این جهت سواحل کوره (=استان) اردشیر خَرّه ایراهستان نامیده شده است. این کلمه همان است که به عراق تبدیل شده است.

وجه اشتقاقی که حمزه ذکر می‌کند درست است. ēr در زبان پهلوی به معنی «زیر، پایین، بست و کم عمق» است و کلمه «زیر» با حرف اضافه «از» از همین کلمه ساخته شده است: az-ēr. این کلمه با پسوند -ag، که در فارسی به شکل -ak برای ساختن جاینامها به کار می‌رود، مانند ونک، قلهک، نارمک، کوشکک، جوزک، و غیره، ترکیب شده و کلمه ērag را ساخته است. هنینگ، به نقل از شیدر، عراق را معرب همین کلمه و معادل Regna inferiora می‌داند (هنینگ ۱۹۵۸: ۹۵): اما صورت ērā در ایراهستان = ērā-h-istān نشان می‌دهد که این کلمه باید از ērāg\* گرفته شده باشد که پس از افتادن g پایانی آن در ترکیب با پسوند «-ستان» صامت h میانجی جای آن را گرفته است. بی شک ērāg\* صورتی از ērag بوده است و همین صورت است که معرب شده و به شکل عراق درآمده است. وجه اشتقاق دیگری که یاقوت از کتاب الموازنه حمزه نقل می‌کند و براساس آن عراق معرب ایراف «یعنی» محل جمع شدن آب و پایین آمدن آبها (= ēr-āv) است درست نیست. عراق در عربی به معنی سرزمین مسطح و صاف و ساحل نیز به کار رفته است (رک. یاقوت، ذیل عراق، ص ۶۳۰ فرهنگهای عربی). ērag و ērāg\* و عراق ابتدا به سرزمینهای جنوبی بین‌النهرین، یعنی زمینهای پست جنوب عراق کنونی اطلاق می‌شده، و به همین جهت ērag در پهلوی به معنی جنوب و ēragīg به معنی جنوبی به کار رفته است (رک. بويس ۱۹۷۷، ذیل همین کلمات). اما بعدها این نام برای کل بین‌النهرین تا قصرشیرین و دَشْكَرَةُ الْمَلِک (ظاهراً خسروی کنونی) و حُلوان و به‌طور کلی الجزیره یعنی بخشهای شمالی عراق کنونی به کار رفته است (رک. یاقوت، همانجا). نامیدن منطقه جبال یا کوهستان (قوهستان) به عراق یا عراق عجم نیز نیاز به توضیح دارد. شهرهای ری و قزوین و زنجان و همدان و اصفهان و دینور کرمانشاهان و شهرهای میان آنها نیز از قرن ششم و هفتم در اصطلاح ایرانیان عراق نامیده شده است. یاقوت می‌گوید این نامگذاری جدید و غلط است و من علت آن را نمی‌دانم، اما تصور می‌کنم علت آن این است که پادشاهان سلجوقی وقتی به پادشاهی عراق می‌رسیدند بر این شهرها نیز حکمرانی داشتند و آنان را پادشاه عراق می‌نامیدند، ولی غالباً در جبال ساکن بودند. از این نظر گمان می‌رود که عراقی که پادشاهی سلجوقیان به آن منسوب است همین جبال است (یاقوت، ذیل جبال).

یاقوت در توجیه خود به علت این نامگذاری نزدیک شده، اما به اصل آن نرسیده است. به نظر می‌رسد که علت نامیدن جبال به عراق – که بعدها برای اشتباه نشدن آن با سرزمین اصلی عراق، عراق عجم نامیده شده – این است که پس از آن که کلمهٔ عراق برای نامیدن قسمت‌های شمالی بین‌النهرین تا قصرشیرین و حلوان به‌کار رفت رفته‌رفته برای نامیدن سرزمین‌های مجاور آن، یعنی کرمانشاهان و همدان تا زنجان و قزوین و ری و قم و اصفهان نیز به‌کار رفت. معنی عراق بعدها به تدریج محدود شد و برای نامیدن سلطان‌آباد و تفرش و مناطق اطراف آنها با مرکزیت سلطان‌آباد استعمال شد. به همین جهت سلطان‌آباد در تداول غالباً سلطان‌آباد عراق و گاهی عراق نامیده می‌شد. در سال ۱۳۱۶ شمسی عراق به اراک تبدیل شد و سلطان‌آباد عراق اراک نامیده شد. ایراهستان که در فردوس المرشدیه و مرصدالاحرار به صورت «ارِهستان» ضبط شده در خط پهلوی نیز دو بار با املاي 'hrst'n یعنی ارهستان نوشته شده است، یکی در کارنامهٔ اردشیر بابکان، بخش ۶، بند ۱۵؛ دیگر در وندیداد پهلوی، III، ۲۳ = چاپ اشپیگل، ص ۱۳، س ۱۹. (رک. هنینگ ۱۹۶۸: ۱۴۱، ح ۱۷).

دستور هوشنگ جاماسب در وندیداد، فرگرد اول، بند ۲۰، این کلمه را arangistān خوانده و آن را منطقه‌ای در کنار رود Arang دانسته است (هوشنگ جاماسب ۱۹۰۷، ج ۱، ص ۱۸). هوشنگ جاماسب در همین جا اضافه می‌کند که در نسخه‌ای از این متن که در ۱۷۶۷ توسط دستور جمشید جاماسب نوشته شده، در شرح این کلمه به فارسی نوشته شده: عربستان روم. وی در جلد دوم کتاب می‌نویسد پروفیسور بونین و دکتر هاوگ این کلمه را به معنی «ساحل دریا»، و به صورت روشنتر، «دریای محیط» circumambient ocean می‌گیرند و منظور از آن را دریای خزر می‌دانند، اما در متن پهلوی وندیداد، بعد از این کلمه Arûm به عنوان توضیح اضافه شده که همان روم در زبان فارسی است. من آن را «ارنگستان» می‌خوانم و منظور از آن را امپراتوری ترکیه می‌دانم. من در اینجا رنگه را به معنی دریای مدیترانه گرفته‌ام. دارمستتر آن را «اروستان روم» (= بین‌النهرین روم) می‌خواند، یعنی منطقهٔ علیای دجله (رنگه = اروند، دجله). رنگه در آبان‌یشت به معنی اقیانوس و دریا به‌کار رفته است (همان، ج ۲، ص ۲۷). بهرام گورت. انکلساریا (۱۹۴۹): ۱۳ = فرگرد یکم، بند ۱۹) نیز این کلمه را ارنگستان خوانده است. دینشاه کاپادیا کلمه را Arvâstân می‌خواند و توضیح می‌دهد که ارنگستان به معنی منطقهٔ رود ارنگ است و ارنگ همان جیحون است که اینجا مورد نظر نیست (کاپادیا ۱۹۵۳: ۲۶۳). نولدکه نیز در ترجمهٔ خود از کارنامهٔ اردشیر کلمه را ارواستان خوانده و در توجیه آن نوشته: اروستان Aruastan. در زبان ارمنی یک کلمه معمولی برای نامیدن آن بخش از سرزمین سامی‌نژادان است که در جنوب مرزهای ارمنیان قرار دارد. در ترجمهٔ وندیداد، I، ۷۷، منظور از Aruâstân-i Hrûm بین‌النهرین روم است. تصحیح این کلمه به ایرهستان که از نظر نوشتاری به آسانی امکان دارد به نظر من نامناسب است. ایراهستانی

که یاقوت [در کنار خلیج فارس] ذکر می‌کند برای ترجمه اوستا (چاپ اشپیگل، I، ۱۳، ۵) مناسب است و معنی می‌دهد. یکی دانستن دو کلمه ایراه و عراق از نظر آوایی قابل توجیه نیست. این مسئله حدس صرف حمزة [اصفهانی] است که در این‌گونه موارد بسیار بی‌پرواست (نولدکه ۱۸۷۹: ۵۱). مارکوارت در ایرانشهر، ۱۹۰۱: ۴۳، ارهستان را در خط پهلوی به ایراهستان تصحیح کرده که به نظر هنینگ لزومی ندارد.

این کلمه در ترجمه‌های فارسی نیز به صورتهای فوق خوانده شده است. هدایت (۱۳۴۲: ۱۸۷) آنرا ارنگستان خوانده و ارنگه را نام شهری در جنوب دانسته است! مشکور (۱۳۲۹: ۲۴) نیز آنرا ارنگستان خوانده و به نقل از هاوگ آنرا جایی در کنار اروند (دجله) فرض کرده است. فره‌وشی (۱۳۵۴: ۶۱) آنرا عربستان خوانده است. علت اینکه مؤلفان فوق این کلمه را به این صورتهای خوانده‌اند این است که در وندیداد پهلوی و بعضی نسخه‌های کارنامه بعد از حرف «ر» حرفی اضافه شده که در پهلوی هم «و» خوانده می‌شود و هم «ن». حرفی که بعضی آنرا «آ» â و بعضی g خوانده‌اند نیز می‌تواند در خط پهلوی «ه» خوانده می‌شود. تنها چوناکووا در ترجمه روسی خود از کارنامه (۱۹۸۷: ۷۴) براساس مقاله فوق‌الذکر هنینگ کلمه مورد بحث را ایراهستان خوانده است. این نام قرن‌هاست که در متون جغرافیایی فارسی متروک شده است.

### کتابنامه

- آموزگار، ژاله، ۱۳۷۱. «فعل خواستاری: ساخت و کاربرد آن در فارسی میانه (پهلوی)»، مجله زبانشناسی، س ۹، ش ۱، ص ۸-۲.
- ابن خردادبه، ۱۹۶۹. مختار من کتاب‌اللهو والملاهی. به کوشش اغناطیوس عبده خلیفه الیسوعی، بیروت، دارالمشرق. ادیب طوسی، ۱۳۳۴. «لهجه کازرونی قدیم». نشریه دانشکده ادبیات تبریز، س ۷، ش ۱، ص ۴۰-۲۶.
- ادیب طوسی، ۱۳۳۸. «دو غزل به لهجه شیرازی و چند ترانه نیریزی»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، س ۱۱، ش ۱، ص ۱۸-۱.
- بهروزی، علی‌نقی، ۱۳۴۸. واژه‌ها و منتهای شیرازی و کازرونی. شیراز، اداره کل فرهنگ و هنر فارس.
- تفضلی، احمد، ۱۳۴۸. واژه‌نامه مینوی خرد. تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- خسروی، عبدالعلی (قائد بختیاری)، ۱۳۶۸. فرهنگ بختیاری. تهران، فرهنگسرا.
- رضائی باغبیدی، حسن، ۱۳۸۲. «شیرازی باستان»، گوش‌شناسی، ج ۱، ش ۱، ص ۴۰-۳۲.
- رواقی، علی، ۱۳۶۴. قرآن قدس. تهران، مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی.
- سبحانی، توفیق، ۱۳۷۳. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه‌های ترکیه. تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- سعدی، ۱۳۶۸. گلستان. تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، خوارزمی.
- سلامی، عبدالنبی، ۱۳۸۱. فرهنگ گوش دوانی. تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- سمعانی، ابوسعید عبدالکریم، ۱۳۸۵/۱۹۶۶. الانساب. ج ۵، حیدرآباد دکن، هند.

- صادقی، علی اشرف، [۱۳۵۷]. تکوین زبان فارسی. تهران، دانشگاه آزاد ایران.
- صادقی، علی اشرف، ۱۳۶۶. «لغات فارسی کتاب التلخیص ابوهلال عسکری»، مجله زبانشناسی، س ۴، ش ۲-۱، ص ۵۷-۲۶، نیز در همو، مسائل تاریخی زبان فارسی، ص ۱۹۸-۱۶۵.
- صادقی، علی اشرف، ۱۳۶۶. نقد کتاب فارسی شوستری. تألیف عبدالله وزیری، مجله زبانشناسی، س ۴، ش ۲-۱، ص ۱۶۸-۱۵۹.
- صادقی، علی اشرف، ۱۳۶۷. «یادداشتی درباره ساختمان واجی لهجه دوانی»، مجله زبانشناسی، س ۵، ش ۲، ص ۸-۲.
- صادقی، علی اشرف، ۱۳۷۹. «شروینیان یا عشق نامه شروین دشتبی و شروه سرایی»، یادنامه دکتر احمد تقضلی، به کوشش علی اشرف صادقی، تهران، سخن، ص ۲۴۳-۲۳۳.
- صادقی، علی اشرف، ۱۳۸۰. مسائل تاریخی زبان فارسی. تهران، سخن.
- صالحی، سیدعلی، ۱۳۶۹. ایل بزرگ بختیاری (فرهنگ واژگان بختیاری). تهران، اطلس.
- علا، رجاء محمد بن عبدالرحمن بن عبدالرحیم کازرونی. مرصد الاحرار الی سرالمرشد الابرا، نسخه کتابخانه بایزید استانبول، ش ۲۷۸۷.
- فروش، بهرام، ۱۳۵۴. کارنامه اردشیر بابکان. تهران، دانشگاه تهران.
- کیا، صادق، ۱۳۱۷ یزدگردی [=۱۳۲۷]. «فهلویات و نیریزیات»، ایران کوده. ش ۱۰، ص ۲۵-۱۹.
- محمودبن عثمان، ۱۹۴۳. فردوس المرشدیه فی اسرارالصمدیه. به کوشش فریتز مایر، استانبول، مطبعة معارف.
- محمودبن عثمان، ۱۳۵۸. فردوس المرشدیه فی اسرارالصمدیه، به انضمام انوارالمرشدیه فی اسرارالصمدیه. به کوشش ایرج افشار، تهران، انجمن آثار ملی.
- مشکور، محمد جواد، ۱۳۲۹. کارنامه اردشیر بابکان. تهران، کتابفروشی دانش.
- ماهیار نوابی، [یحیی]، ۱۳۶۵. «تراول آن رَی نهکوبوادی»، چیستا، س ۳، ش ۸، ص ۵۹۸-۵۹۳؛ نیز در همو، مجموعه مقالات، به کوشش محمود طاووسی، انتشارات نوید شیراز، ۱۳۷۷، ص ۳۳۱-۳۲۳.
- نیرومند، محمدباقر، ۲۵۳۵ [=۱۳۵۵]. واژه نامه ای از گویش شوستری. تهران، فرهنگستان زبان ایران.
- واجد، محمدجعفر، ۱۳۴۹. «جواب سؤالی از شیخ ابواسحاق کازرونی»، یغما، س ۲۳، ش ۸، ص ۴۷۹-۴۷۷.
- هدایت، صادق، ۱۳۴۲. زند و هومن یسن و کارنامه اردشیر بابکان. چاپ سوم، تهران، امیرکبیر.
- یاقوت حموی، ابو عبدالله، ۱۸۶۶. معجم البلدان. به کوشش فردیناند ووستفالد، لایپزیگ.

Anklesaria, Behramgore T., 1949. *Pahlavi Vendidad*. Bombay.

Arberry, A. J., 1950. "The Biography of Shaikh Abū Ishāq al-Kāzarūnī", in *Oriens* III, 2, pp. 165-182.

Boyce, M., 1977. *A Word-List of Manichaen Middle Persian and Parthian*. Acta Iranica 9a.

Christensen A., K. Barr and W. Henning, 1939. *Iranische Dialektaufzeichnungen*. Berlin, Weidmannsche Verlagsbuchhandlung.

Čunakova, O. M., 1987. *Kniga Ardašira Syna Papakana*. Moscow, Nauka.

Gershevitch, I., 1964. "Dialect Variation in Early Persian", *Transactions of the Philological Society*. pp. 1-29.

Henning, W. B., 1958. "Mitteliranisch", *Handbuch der Orientalistik*. Iranistik, Linguistik, Leiden-Köln, Brill, pp. 20-130.

- Henning, W. B., 1968. "Ein persischer Titel in Altaramäischen", in *In Memoriam Paul Kahle*. Berlin, pp. 138-145=W. B. *Henning Selected Papers II*, Acta Iranica 15, Téhéran-Liège, 1977, pp. 659-666.
- Hoshang Jamasp, 1907. *Vendidâd*. Bombay, Government Central Book Depot, 2 vols.
- Kapadia, Dinshah, D., 1953. *Glossary of Pahlavi Vendidâd*. Bombay.
- MacKenzie, D. N., 1967. "Notes on the Transcription of Pahlavi", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*. Vol. XXX, part 1, pp. 17-29.
- MacKenzie, D. N., 1971. *A Concise Pahlavi Dictionary*. London, Oxford University Press.
- Mann, O., 1909. *Kurdische-Persische Forschungen*. Abteilung I: Die Tâjik-Mundarten der Provinz Fârs, Berlin, Georg Reimer.
- Marquart, J., 1901. *Ēranšahr*. Berlin, Weidmansch.
- Morgenstierne, G., 1960. "Stray notes on Persian dialects", *Norsk Tidsskrift for Sprogvidenskap*, XIX, pp. 73-140.
- Nöldeke, Th., 1879. "Geschichte des Artachšîr i Pâpakân", *Festschrift Benfey*. Göttingen, Robert Peppmüller, pp. 22-69.
- Paper, H. H., 1967. "Judeo-Persian deverbatives in -šn and -št", *Indo-Iranian Journal*. X, pp. 56-71.